

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگ‌ترین افتخار برای هر مسلمان، وجود پیامبری جامع، الگویی کامل و اسوه‌ای نیکوست. نعمت بزرگی که از جانب خالق هستی، به بندگان ارزانی شده است. پروردگاری که خاتم رسولانش را گرامی داشت و با نیکوترین کلمات ستود و او را برگزیدهٔ آسمان‌ها و زمین قرار داد و فرمود: «هر که او را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است». (نساء / ۸۰)

خداوند منان را شاکریم از اینکه لطفش شامل حالمان گردید تا در سال پیامبر اعظم ﷺ که توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی، نام‌گذاری گردیده است، قدمی کوچک در راه معرفی نگین و گل سر سبد هستی برداریم.

مجموعه‌ای که پیش روی خوانندگان گرامی است، حاوی فرازهایی مختصر و مفید از زندگی سراسر نور پیامبر گرامی اسلام ﷺ است که ذکر چند نکته دربارهٔ آن، ضروری به نظر می‌رسد:

۱. از آن‌جا که مشابه این کار در مورد ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام انجام نگرفته بود، بدیهی است که اقدام به آن، کاری دشوار و حساس می‌نمود. هر چند انتخاب نوع کار به صورت مصاحبه و گفت و گو، به دلیل جذابیت و ایجاد ارتباط صمیمی با حضرت رسول ﷺ

فهرست اجمالی

مقدمه	۷
مقدمه چاپ پانزدهم	۱۱
اشاره	۱۵
از تولد تا نوجوانی	۱۷
دوران جوانی و ازدواج	۲۱
دوران پیامبری	۲۷
دیدگاه‌ها و تعالیم دین اسلام	۴۱
سیرهٔ نبوی (زندگی خصوصی - ویژگی‌ها)	۷۹
آخرین توصیه‌ها	۱۰۰
سؤالات آزمون کتابخوانی	۱۱۵
فهرست تفصیلی	۱۲۴
پی‌نوشت‌ها	۱۳۴

سعی مجدّانه داشته‌ایم که از بیان دیدگاه‌های شخصی و سلیقه‌ای پرهیز کنیم تا فرامین متعالی اسلام، آن‌گونه که هست، بیان گردد. تلاش ما در نحوهٔ بیان و قالب کار متفاوت و شخصی بوده است، اما در محتوا، نوع تفسیر و برداشت‌ها، از اعمال سلیقه به دور بوده‌ایم.

در پایان لازم می‌دانیم از تمام کسانی که ما را در مراحل مختلف تهیه این اثر یاری داده‌اند، تقدیر و تشکر کنیم. به ویژه از حضرت استاد آیت الله مصباح یزدی دامت برکاته و نیز حجة الاسلام والمسلمین دکتر مرتضی آقاهرانی حفظه الله که در آغاز و پایان کار، با امعان نظر خود ما را رهنمون بودند، کمال سپاس و امتنان را داریم.

نیز از آقای سیدعلی شاهرخی، مراتب تقدیر و تشکر را داریم. بدیهی است این اثر همچون بسیاری از آثار، خالی از کاستی و ایراد نباشد، لذا پیشاپیش دست یاری‌گر شما را در بیان انتقادات و پیشنهادهای سازنده می‌فشاریم. امید آن‌که این مجموعه، مقبول درگاه ایزد منان و مورد رضا و خشنودی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ارواحنا فداه واقع گردد؛ ان شاء الله.

اللهم تقبل منا بحق محمد وآله الطاهرين

جمادی الاول ۱۴۲۷ - خرداد ماه ۱۳۸۵

سید داود سید میرزایی - هادی قطبی

کاری نو و پسندیده به نظر می‌رسد، لیکن همین ابداع، ظرافت کار را مضاعف می‌کرد. به همین دلیل از همان روزهای آغازین کار، ضمن استعانت از خداوند متعال و توسل به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، کلیات طرح را با چند تن از بزرگان حوزه و دانشگاه مطرح نموده و پس از موافقت آنها، کار را آغاز نمودیم. هم‌چنین در مدت زمان تألیف و پس از آن، برای اطمینان خاطر از نوع نوشتار و محتوای پاسخ‌ها، بازنگری‌های دقیق به عمل آوردیم و با ارجاع به صاحب‌نظران و کسب نظر مساعد آنها و طی مراحل قانونی، چاپ اثر را به «انتشارات احمدیه» سپردیم.

۲. در مورد اینکه چرا زندگی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را به این صورت عرضه کرده‌ایم، باید گفت: از میان کارهای ارائه شده برای معرفی زندگی و سیره بزرگان به جوانان، هیچ‌کدام را اثر گذارتر و مفیدتر از این شیوه نیافتیم. از همین رو تلاش کردیم پرسش‌ها به گونه‌ای طرح شود که مخاطب با خواندن آن، برای آگاهی و دانستن بیشتر، تحریص شده و ماندگاری بیشتری در اذهان داشته باشد.

۳. نکته دیگر آن‌که به طور قطع در طول زندگی بزرگان، برخی از گفتارها و رفتارها، با توجه به مقتضیات زمان ارائه گردیده است. از همین رو سعی کرده‌ایم از فراز و نشیب زندگی پیاپی صلی الله علیه و آله، آن‌چه را که قطعی و از ضروریات زندگی ایشان بوده، ارائه نماییم تا جنبهٔ عمومیت بیشتری داشته و در همهٔ زمان‌ها راهگشا و کار آمد باشد.

۴. از دیگر خصوصیات این کتاب، بیان نکات ضروری از دیدگاه‌ها و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله است تا برای خواننده مفید واقع شود. پس سعی نمودیم پاسخ‌هایی که برای پرسش‌ها انتخاب می‌کنیم، تا حدودی جامع باشد و گفته‌ها و رفتارهای شبهه‌برانگیز، همراه با توجیه باشند.

۵. نکتهٔ مهم: پاسخی که به سؤالات داده شده، مطمئن و از منابع دینی اخذ گردیده است. ترجمهٔ کلام نورانی و مبارک پیاپی صلی الله علیه و آله داخل گیومه «» قرار داده شده تا از دیگر عبارات و تعابیر متمایز باشد که در بیشتر موارد، لفظ کلام حضرت نیز در پی نوشت‌ها آورده شده است.

مقدمه چاپ پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

از روزهای آغازین چاپ این کتاب، بیش از سه سال می‌گذرد. استقبال کم نظیر خوانندگان که بیشترین آنها از دانش‌آموزان دوره‌های راهنمایی و دبیرستان بوده‌اند، موجب سپاس به درگاه الهی است؛ هر چند به دلیل پاره‌ای از مشکلات مالی و سپری شدن سال پیامبر ﷺ، چاپ این کتاب چند ماه به تأخیر افتاد و به همین دلیل پاسخ به متقاضیان کتاب، از سوی ناشر و نویسندگان برآورده نگردید. در طی این مدت، با راهنمایی‌های دوستان، تغییرات کوتاهی در تصحیح برخی کلمات که از انگشتان دست فراتر نمی‌روند، صورت گرفته است.

بهانه نوشتن این مقدمه، سیل پیشنهادات و انتقادات از سوی موافقین و مخالفین در خصوص انتخاب قالب «مصاحبه» است. هر چند مقدمه کتاب، پاسخ بسیاری از سؤالات را می‌داد، اما عموم منتقدین بدون توجه به نکاتی که در مقدمه ذکر شده بود، بر این کتاب اشکال داشتند. عده اندکی از روحانیت، این شیوه را فتح بابی برای حرمت شکنی و قداست‌زدایی از شخصیت نبی مکرم ﷺ دانستند، اما افراد و گروه‌های مختلف اعم از علما و روحانیون، اساتید حوزه و دانشگاه، طلاب و دانش‌جویان، مسئولین انجمن‌های دانش‌آموزی و مدیران مدارس آموزش و پرورش و... که این مجموعه را به دقت از نظر گذرانده بودند، عموماً با این طرح موافق بوده و آن را جوان‌پسند و شیوه‌ای نو

در بیان معارف و عقاید و اخلاقیات اسلام می‌دانستند. معاونت تهذیب مدارس حوزه علمیه قم نیز با استقبال از این اثر، مهر تأییدی بر قالب و محتوای اثر گذارد و به طور کلی، جز عده اندکی، از این مجموعه تقدیر به عمل آوردند. تلخیص این مجموعه از سوی برخی دیگر، نشان از جذابیت قالب و محتوای این مجموعه بود و تماس‌های تلفنی، بیش از همه ما را سپاس گفتند؛ «الحمد لله».

عوامل جذابیت این مجموعه، موجب شد تا همزمان با انتشار کتاب در سال پیامبر اعظم ﷺ، بخش‌هایی از متن آن در چند شماره از ماهنامه «دیدار آشنا» منتشر شود. از همان شماره‌های آغازین، نامه‌ای از سوی یکی از خوانندگان مبنی بر ناپسند بودن این شیوه و نیز تحریف تاریخ زندگی پیامبر ﷺ دریافت شد. سردبیر نشریه نظر عده‌ای از بزرگان دینی را جویا شده و پس از بررسی‌های فراوان، به این نتیجه رسیدند که چاپ این نوع مطالب به دلیل برخورداری از نکات دقیق و حساس دینی و پرداختن به دستورات آیین اسلام به خصوص در بعد اخلاق فردی و اجتماعی، بهترین روش تبلیغی است. علاوه بر آن که همه منابع تاریخ و روایات در پاورقی‌ها که از پانصد مورد فراتر رفته، ذکر گردیده است. چاپ این مطالب تا یک‌ماه پس از سال پیامبر اعظم ﷺ در آن نشریه ادامه یافت.

اینها همه نشان از جامعیت شخصیت محمد ﷺ و شیوایی و شیرینی بیان اسلام است. سخن آن است که متأسفانه اسلام در این زمانه، آن‌گونه که باید به نسل جوان معرفی نشده است. سخت‌گیری‌ها و برداشت‌های شخصی و دخالت دادن سلیقه‌ها بدون در نظر گرفتن شرایط سنی و روحی مردم به خصوص افراد جوان، موجب بیزاری و تلقی ناکارآمدی اسلام در زمان حاضر گردیده است.

کدام یک از ما، عرفان اسلامی و شیعی را به جوان عرضه نمودیم تا این چنین جذب محافل عارف نمایان صوفی مسلک نشوند؟ مدعیانی که تنها به ذکر در خفا بسنده می‌کنند و از خانواده و اجتماع و سیاست گریزانند! درباره اظهار شادی در اسلام و تبیین روابط جنس مخالف با یک‌دیگر چه ارائه داده‌ایم؟ در عصر ارتباطات آن اندازه که بر

جلوگیری از ماهواره و فیلتر نمودن سایت‌ها اقدام کرده‌ایم، همان اندازه، ایمان جوانانمان را تقویت نموده‌ایم؟

واقعیت آن است که باید و نبایدها را چنان عرضه داشته‌ایم که کمتر کسی به فکر پرس و جو و کنکاش درباره فروع اسلام می‌افتد. آن قدر از حقایق عرفان و معنویت نگفته‌ایم که نبود آن را بهتر باور می‌کنند.

این کتاب نوعی برانگیختن غریزه پرسش، و پاسخ دادن به پرسش‌های نشده و نگفته‌ای است که ذهن پاک جوانان را می‌تواند در خط مستقیمی از معیارها و اصول اسلام قرار دهد.

بیش از هر چیز، شخصیت پیامبر ﷺ را بهانه کردیم، تا با عصاره آفرینش و بهترین نمونه انسان کامل آشنا شده و زندگی خصوصی و اجتماعی‌اش، الگویی کامل باشد برای آن‌که به خدا امیدوار است و می‌خواهد هدایت شود. (احزاب / ۲۱)

و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین

آذر ماه ۱۳۸۸

سید داود سید میرزایی - هادی قطبی

اشاره:

مدت‌ها در پی فرصتی بودیم تا بتوانیم با برترین مخلوق خداوند و بهترین انسان‌ها سخن بگوییم. مردی که با آمدنش پایه‌های ظلم، استبداد و جاهلیت فرو ریخت. مردی که همه صفات الهی در او متجلی و سرآمد همه انبیاء، عصاره آفرینش و مراد الهی است. او کسی نیست جز محمد امین، رسول گرامی اسلام ﷺ.

سال پیامبر اعظم ﷺ بهانه‌ای شد تا با رسول خوبی‌ها گفت‌وگویی صمیمی داشته باشیم و از نزدیک با زوایای آشکار و پنهان زندگی حضرتش بیشتر آشنا شویم؛ اما بهتر دیدیم ابتدا شخصیت او را بشناسیم و سپس دیدگاه او را درباره موضوعات مختلف جویا شویم.

وقتی بر او وارد می‌شوی، جز وقار و بزرگی چیز دیگری نمی‌بینی؛ عجیب، مهرش به دلت می‌افتد. صورتش بسیار درخشان و سفید، چشمانی درشت و مشکی، ابروانی سیاه، باریک و پیوسته و مژگانی بلند دارد. گونه‌هایش برجسته و پیشانی‌اش بلند و اندکی متمایل به جلو و بینی‌اش کشیده است. محاسنش پرپشت و پر موست، اما شارش پر پشت و کوتاه. دندانهایش سفید و از هم جدا و دارای چانه‌ای کوتاه و متناسب است. موهای سرش نیز بلند است، اما به شانه‌اش نمی‌رسند.

نه خیلی لاغر است و نه خیلی چاق. دارای شانه‌هایی پهن و مفاصلی بزرگ و همه اعضا و اندامش متناسب است.

بندِ دستان مبارکش پهن و بازوانی بلند دارد. کف دست و پای او نیز محکم و کلفت می‌نماید. کف دستش فراخ و مانند دست عطاران خوش‌بو و معطر است. استخوان‌های دست و پایش قلمی و کشیده است. ساق پایش متناسب و کم‌گوشت است. به طور کلی اعضای او سخت و محکم است، نه بلند و نه کوتاه.

هنگام رضایت و شادی، رخساره شریفش مانند آینه‌ای می‌درخشد و وقتی می‌خندد، دندان‌هایش چون دانه‌های تگرگ نمودارند، اما خیلی زود زیر لب‌های پنهان می‌شوند. قطره‌های عرقش مانند مروارید، غلطان و بویش از بوی مشک بهتر است. در راه رفتن، محکم و آهسته گام برمی‌دارد و هنگام حرکت، جلوی خود را نگاه می‌کند. نگاه او بیشتر اوقات به زمین است تا به آسمان و اگر بخواهد به طرف جلو یا پشت سر خود نگاه کند، با همه بدن خود بر می‌گردد. به هیچ‌کس خیره خیره نگاه نمی‌کند و با هر کسی روبه‌رو می‌شود، آغازگر سلام است.

محکم صلی الله علیه و آله، سایه ندارد و اگر در روز حرکت کند، ابری بر او سایه می‌اندازد. اگر از جایی عبور کند، شمیم عطرش، فضا را معطر می‌سازد.

این بار او بر ما وارد شده است. مانند همیشه او زودتر از ما سلام می‌کند و ما هم جواب می‌دهیم. با نگاه جذّاب و نافذش، با مهربانی پذیرای حضور ماست. حضرتش با تأمل به پرسش‌های ما گوش می‌دهد و به آرامی لب به سخن باز می‌کند. پاسخ‌های او دقیق، متین، جامع و مفید است.^۱

مصاحبه صمیمی ما را با ایشان می‌خوانید:

از تولد تا نوجوانی

● با سپاس از اینکه افتخار دادید، منت گذاشتید و دعوت ما را پذیرفتید و در جمع ما حضور پیدا کردید. جسارتاً اجازه بفرمایید اولین سؤال ما از حضرت عالی این باشد که خودتان را معرفی و بفرمایید در چه سالی و کجا متولد شده‌اید؟
خواهش می‌کنم؛ نامم محمد و احمد است. لقبم مصطفی و کنیه‌ام ابوالقاسم است. بیشتر مرا محمد یا رسول الله صدا می‌زنند. ۱۷ ربیع الاول عام الفیل - سالی که ابرهه قصد خراب کردن کعبه را داشت، یعنی ۵۷۰ میلادی - در شهر مکه به دنیا آمدم.^۲

● گویا شما نام‌های متعددی دارید. ممکن است بفرمایید دلیل آن چیست؟
بله، اتفاقاً این سؤال را زیاد از من پرسیده‌اند. پاسخی را که به دیگران داده‌ام، به شما هم می‌دهم: علاوه بر محمد، احمد و ابوالقاسم، مرا بشیر، نذیر و داعی نیز خطاب می‌کردند.

«محمد به علت ستوده بودنم در زمین و احمد به علت ستوده بودنم در آسمان است. نام ابوالقاسم به دلیل آن است که خداوند در روز قیامت جهنم و

بهشت را از هم جدا می‌کند و کسانی که به من کافر باشند، در جهنم و آنها که به من مؤمن باشند و نبوتم را بپذیرند، در بهشت جای می‌دهد. به من داعی می‌گویند، چون مردم را به دین پروردگار دعوت می‌کنم و نذیر می‌گویند چون هر کس نافرمانی‌ام کند به آتش می‌دهم. بشیر هم یعنی هر کس اطاعتم کند به بهشت بشارت می‌دهم».^۳

● می‌گویند وقتی شما به دنیا آمدید، اتفاقات عجیبی افتاد. مثلاً دریاچه ساوه خشک شد. آیا درست است؟

بله، هنگام تولد چند حادثه دیگر هم رخ داد؛ مثلاً ایوان کسری شکافت و چند کنگره آن فرو ریخت. آتشکده فارس خاموش شد. بت‌های مکه سرنگون شدند. انوشیروان و موبدان خواب‌های وحشتناک دیدند. نوری از وجودم به آسمان بلند شد که شعاع وسیعی را روشن کرد. در همان لحظه به این ذکر مشغول بودم: «اللَّهُ أَكْبَرُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا».^۴

● چه کسی نام «محمد» را برایتان انتخاب کرد؟

روز هفتم ولادتم بود که پدر بزرگم عبدالمطلب، این نام را برایم انتخاب کرد. او فردی سرشناس بود و قبل از آن‌که دستوری از اسلام بیاید، از بت‌پرستی و می‌گساری و رباخواری و آدم‌کشی بی‌زار بود.^۵

● یعنی پدر و مادر شما در مورد اسمتان نظری نداشتند؟

پدرم پیش از آن‌که به دنیا بیایم، به رحمت خدا رفت. و چون پدر بزرگم عبدالمطلب، بزرگ خاندان بود، مادرم نیز نظر او را قبول داشت. البته بگویم که پدر بزرگم نام «محمد» و مادرم، «احمد» را برایم انتخاب کرد.^۶

● چند سال با مادرتان زندگی کردید؟

وقتی شش ساله بودم، مادرم تصمیم گرفت به مدینه برود تا ضمن دیدن بستگانش، به زیارت مزار پدرم عبد الله نیز مشرف شود. وقتی از مدینه برمی‌گشتم، مادرم بین راه در محلی بنام ابواء، مریض شد و از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد.^۷

● به این ترتیب شما پدر و مادر خود را در کودکی از دست دادید. بعد از آن چه کسی سرپرستی شما را به عهده گرفت؟
پدر بزرگم عبدالمطلب.

● رفتار ایشان با شما چگونه بود؟

متأسفانه من فقط دو سال تحت سرپرستی ایشان بودم و خاطرات زیادی از آن زمان به یاد ندارم. همان‌طور که گفتم، او مرد بسیار شریف و متدینی بود و از گناهان و زشت کاری‌های مردم جاهلیت مبرا بود.

● در زندگی شما فردی بنام «حلیمه سعديه» هم وجود دارد. این زن، چه نقشی در زندگی شما داشت؟

من از مادرم شیر زیادی نخوردم. شاید او شیر کافی نداشت. به همین خاطر چهار ماه از ثوبیه - کنیز ابولهب - که عمویم حمزه را شیر داده بود، شیر خوردم. اما پس از آن به دایه‌ای بنام حلیمه سعديه که از قبیله بنی سعد بود سپرده شدم.

معمولاً دایه‌ها بیرون شهرها زندگی می‌کردند. تا کودکان در هوای صحرا رشد کنند و استخوان‌بندی محکم‌تری داشته باشند. علاوه بر این، آن زمان در مکه بیماری وبا آمده بود و زندگی در داخل شهر برای کودکان خطرناک بود.

بچه‌ها در بیابان، زبان عربی را بهتر و به اصطلاح «دست نخورده» یاد می‌گرفتند. به همین خاطر پنج سالی که در کنار حلیمه سعدیه بودم، در مکه زندگی نمی‌کردم. او مرا چند وقت یک‌بار به مکه می‌آورد تا بستگانم را ببینم. بعد از همین پنج سال بود که با مادرم به مدینه رفتیم که در بازگشت، مادرم از دنیا رفت.^۸

● اشاره فرمودید در هشت سالگی، پدر بزرگتان (عبدالمطلب) را از دست دادید. حتماً دوران سختی را پشت سر گذاشتید. اگر ممکن است اندکی هم از آن زمان برایمان بگویید؟!

بله، کودکی‌ام با مشکلات و ناراحتی‌ها همراه بود؛ اما پدر بزرگ خوبی داشتم که او را هم در هشت سالگی از دست دادم. او قبل از مرگ، وصیت کرد که مرا به دست عمویم ابوطالب بسپارند تا در کنار او و همسر مهربانش فاطمه بنت اسد، زندگی کنم. فاطمه بنت اسد در حق من مادری کرد. «اگر بچه‌ها گرسنه می‌ماندند، نمی‌گذاشت طعم گرسنگی را بچشم. در تمیزی و نظافتم بسیار کوشا بود. راستی که همچون مادرم بود».^۹

□

دوران جوانی و ازدواج

● چند سالتان بود که اولین مسافرت خود را تجربه کردید؟

دوازده ساله بودم که با عمویم ابوطالب، به سفر شام رفتیم. او هر سال با کاروان، به سفر تجاری شام می‌رفت.

● آیا خاطره‌ای از آن سفر به یاد دارید؟

بله اتفاقاً خاطره مهمی هم دارم. در آن سفر به محلی به نام «بصری» رسیدیم. راهبی بنام «بَحیراء» در آن‌جا زندگی می‌کرد. از وقتی به آن‌جا وارد شده بودیم، او مرا زیر نظر داشت و یک‌سره به من نگاه می‌کرد. بعد هم به عمویم گفت: «کودک شما آینده درخشانی دارد. او همان پیامبر موعود در تورات و انجیل است». گفته بود تمام خصوصیات که راجع به پیامبر پس از مسیح ﷺ در کتاب‌های دینی خوانده، در من وجود دارد. به خاطر همین به عمویم توصیه کرد تا مرا از مردم پنهان کند. مخصوصاً از یهودیان که اگر مرا بشناسند، در قتل‌م درنگ نمی‌کنند. به همین خاطر ابوطالب از ادامه سفر منصرف شد و با من به مکه برگشت.^{۱۰}

● لابد حساسیت ابوطالب در محافظت از شما بیشتر شد؟

بله همین طور است.

● اما در تاریخ زندگی شما خوانده‌ایم که در نوجوانی به میدان جنگ حاضر می‌شدید. آیا از خطرانی که جان شما را تهدید می‌کرد، نگران نبودید؟

در پانزده سالگی، در جنگ «فجار» شرکت کردم. البته مبارزه رو در رو نمی‌کردم، ولی «تیر به عموهایم می‌رساندم تا پرتاب کنند».^{۱۱} به همین خاطر خیلی در معرض آسیب نبودم.

● می‌گویند «جوانی بهار زندگی است». شما که اهل کار و فعالیت بوده‌اید، در این دوران درخشان زندگی، چه می‌کردید و چه مسؤولیت‌هایی به عهده داشتید؟

در جوانی، عمده فعالیتیم چوپانی و بعد تجارت بود. در مورد شبانی باید بگویم: «تمام پیامبران پیش از آن‌که به مقام نبوت برسند، مدتی چوپانی کرده‌اند... من مدتی گوسفندان اهل مکه را در سرزمین قراریط شبانی می‌کردم».^{۱۲}

کار تجارت هم پیشنهاد عمویم ابوطالب بود. آن زمان خدیجه رضی الله عنها زنی از بازرگانان قریش بود که به دنبال مردی امین می‌گشت تا نمایندگی او را در کاروان بازرگانی قریش بر عهده گیرد و در شام به تجارت بپردازد. عمویم به من پیشنهاد داد تا با خدیجه رضی الله عنها همکاری کنم. البته من این پیشنهاد را قبول نکردم تا اینکه خود خدیجه رضی الله عنها کسی را دنبال من فرستاد و گفت: به دلیل امانت داری و صداقت و راستگویی‌ات، مزد تو را دو برابر دیگران می‌دهم. من هم به صورت مضاربه و شراکتی وارد کار تجارت شدم.^{۱۳}

● بنابراین سفر به شام، دومین سفر زندگی شما بود.

بله.

● این سفر چه نتایج و آثاری برای شما داشت؟

مهمترین ره‌آورد آن، فراهم شدن زمینه ازدواج من با خدیجه رضی الله عنها بود. او مجذوب رفتار و تقوی و پاکدامنی من شده بود. البته او بسیار ارجمندتر از آن بود که شما فکر می‌کنید. «خدیجه رضی الله عنها از زنان با فضیلت بهشت است». او نخستین زنی بود که به من ایمان آورد. به همین خاطر نمی‌توان گفت که خدیجه رضی الله عنها به خاطر مادیات و تجارت با من ازدواج کرد، بلکه ارزش‌های معنوی، مهمترین انگیزه او برای ازدواج با من بود. او وقتی خاطرات سفر به شام را از زبان همراهانم شنید، مجذوب شخصیت من شد. او توسط دانشمندان یهود، از مسأله نبوت آگاه شده بود. هم‌چنین خدیجه رضی الله عنها خوابی دیده بود؛ به این مضمون که خورشیدی در بالای مکه قرار دارد و ناگهان در خانه او فرود می‌آید. تعبیر کنندگان گفته بودند که با مرد بزرگی ازدواج می‌کنی. مجموعه این رخدادها، انگیزه‌ای شد تا خدیجه رضی الله عنها به من پیشنهاد ازدواج بدهد.^{۱۴}

● یعنی خانم خدیجه رضی الله عنها از شما خواستگاری کردند؟!

بله، او به من پیشنهاد ازدواج داد، من هم با عموهایم مشورت کردم. آنها هم موافقت کردند.

● آن موقع چند سال داشتید؟

بیست و پنج سال.

● و خدیجه رضی الله عنها؟

۴۰ سال!

● یعنی او تا چهل سالگی ازدواج نکرده بود و مجرد مانده بود؟

خیر، او دو بار قبل از من ازدواج کرده بود که هر دو بار، شوهرانش از دنیا رفته بودند.^{۱۵}

● این فاصله سنی شما و خدیجه رضی الله عنها، مسأله ساز نبود؟ مردم چیزی نمی گفتند؟

نه، مهم تناسب و شأنیت خانوادگی و اصل و نسب افراد است. صداقت، امانت داری و پا کدامنی، از خدیجه رضی الله عنها شخصیتی جذاب ساخته بود. در عین حال که بزرگان و ثروتمندان قریش هم به دلیل موقعیت اجتماعی خاندان ما، به من پیشنهاد ازدواج با دخترانشان را داده بودند، اما بهتر از خدیجه رضی الله عنها کسی را نیافتم.

ابوطالب عمویم، در مجلس عروسی گفته بود: «برادر زاده من محمد بن عبد الله با هر مردی از قریش موازنه و مقایسه شود، بر او در فضائل اخلاقی برتری دارد. اگر چه از هر گونه ثروتی محروم است، ولی ثروت سایه ایست رفتنی و اصل و نسب چیزی است ماندنی». از سوی خانواده خدیجه رضی الله عنها هم ورقه بن نوفل گفت: «کسی از قریش منکر فضائل محمد و خاندانش نیست. ما از صمیم دل می خواهیم دست به ریسمان شرافت بزنیم».^{۱۶}

● مهریه خدیجه رضی الله عنها را چقدر قرار دادید؟

با مشورت عموهایم ۴۰۰ دینار یا ۲۰ شتر.^{۱۷}

● از ایشان چند فرزند دارید؟

خداوند به من هفت فرزند عطا فرمود. سه پسر به نام های قاسم، عبد الله و ابراهیم، و چهار دختر به نام های رقیه، زینب، ام کلثوم و فاطمه رضی الله عنها. غیر از ابراهیم که مادرش ماریه بود، شش فرزند دیگر همه از خدیجه رضی الله عنها بودند.

پسرانم قبل از بعثت از دنیا رفتند، اما دختران همگی دوران نبوت را درک کردند.^{۱۸}

● ظاهراً یک پسر خوانده هم داشته اید؟

اگر منظورتان زید بن حارثه است، بله؛ موقع ازدواجم با خدیجه رضی الله عنها، برادرزاده ایشان، زید را به خدیجه رضی الله عنها که عمه اش می شد می بخشید و خدیجه رضی الله عنها هم زید را به من. یعنی در واقع خدمتکار من شد. پس از مدتی که پدرش سراغ او آمد، به زید گفتم اگر می خواهی بروی، برو. اما او نرفت و پیش من ماند. من هم از آن به بعد او را پسر خوانده خود کردم.^{۱۹}

● به کدام فرزندان بیشتر علاقه مند هستید؟

من فاطمه را بیشتر دوست دارم. «او نور دیده و میوه دل من است».^{۲۰} «فاطمه پاره تن من است و هر کس او را خشنود سازد، مرا خشنود کرده و هر که او را آزار دهد، مرا آزرده است. فاطمه عزیزترین فرد برای من است».^{۲۱}

● زن خوب هم، یکی از عوامل خوش بختی است. کدامیک از همسرانستان را

دوست دارید؟ از محبوب ترین آنها برایمان بگویید؟

بهتر از خدیجه رضی الله عنها نصیب من نگشته است. «او هنگامی به من ایمان آورد که سراسر مردم، در کفر و شرک به سر می بردند. او اموال و ثروت خود را در سخت ترین مواقع در اختیار من نهاد. خداوند از او فرزندان نصیب نمود که به دیگر همسرانم نداد».^{۲۲} حتی به خاطر شدت علاقه ای که به خدیجه رضی الله عنها داشتم، به دوستان او هم عنایت داشتم و اگر گوسفندی قربانی می کردم، سهمی هم برای دوستان خدیجه رضی الله عنها می فرستادم. من زیاد به یاد او بودم.^{۲۳}

● ممکن است بفرمایید که با علی رضی الله عنه چه زمانی آشنا شدید و چگونه وارد زندگی

شما شد؟

در یکی از سال‌ها که قحطی، مکه را در بر گرفته بود، تصمیم گرفتم به عمویم ابوطالب خدمتی کنم. به همین خاطر با عباس، عموی دیگرم مطلب را در میان گذاشتم و بنا شد هر کدام از ما، یکی از فرزندان ابوطالب را به خانه ببریم. به همین خاطر، علی رضی الله عنه را من انتخاب کردم و عمویم، جعفر را به خانه خود برد.

● یعنی اتفاقی سرپرستی علی رضی الله عنه به شما سپرده شد؟

نه، بلکه «من همان را برگزیدم که خدا برایم برگزیده بود». هدفم این بود که علی رضی الله عنه در دامن من تربیت شود. او هر روز از اخلاق من چیزی می‌آموخت. ۲۴

□

دوران پیامبری

● اجازه بدهید از دوران رسالت و پیامبری پرسم. خصوصاً لحظاتی که اولین بار وحی به شما نازل شد. بفرمایید چه احساسی داشتید؟

خب در آن لحظه احساس عجیبی داشتم. بسیار مضطرب بودم. تا سه بار جبرئیل امین به من می‌گفت «بخوان»، ولی من نمی‌توانستم آن‌چه او نشانم می‌داد بخوانم. تا سه مرتبه خواسته خود را تکرار کرد، اما من سواد خواندن نداشتم. اما بار سوم، احساس کردم می‌توانم لوحی که جبرئیل برایم آورده بود را بخوانم. ۲۵ در آن نوشته شده بود: «اقرأ بسم ربك الذي خلق * خلق الانسان من علق * اقرأ و ربك الاكرم * الذي علم بالقلم * علم الانسان ما لم يعلم؛ ۲۶ بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید کسی که انسان را از خون بسته خلق کرد. بخوان و پروردگار توگرامی است. آن‌که با قلم تعلیم داد و به آدمی آن‌چه را نمی‌دانست آموخت».

● چرا مضطرب بودید؟

عهده دار مسئولیت خطیری شده بودم. مسئولیت هدایت امت. طبیعی

بود که مضطرب شوم. ۲۷.

● این اتفاق مهم و مبارک در چه سالی رخ داد؟

۶۲۰۳ سال بعد از آفرینش حضرت آدم عليه السلام؛ در بیست و هفتم ماه رجب. آن موقع ۴۰ سالم بود. ۲۸.

● اگر ایرادی ندارد، دوست داریم حالت شما را هنگام نزول وحی بدانیم. چه حالتی به شما دست می‌دهد؟

اگر وحی بدون واسطه جبرئیل باشد، از خود بی‌خود می‌شوم و حالت غش به من دست می‌دهد. اما اگر وحی با واسطه جبرئیل باشد گرفته می‌شوم؛ رنگ رخسارم تغییر می‌کند و سرم پایین است و پس از آن دانه‌های عرق بر پیشانی‌ام نمایان است.

البته جبرئیل از من اجازه می‌گیرد و در برابرم بسیار متواضع است، اما عظمت خداوند، مرا در مقابل وحی، بی‌اختیار می‌کند. ۲۹.

● گویا در غار حراء بودید که اولین بار، وحی بر شما نازل شد و به پیامبری مبعوث شدید؟

بله. من بارها به آن‌جا رفت و آمد داشتم. آن‌جا خلوتگاه من بود. دوران جوانی و تنهایی‌هایم را در آن‌جا سپری می‌کردم.

● دوست داریم راجع به غار حراء برایمان بیشتر توضیح بدهید؟

کوه حراء در شمال مکه قرار دارد. نیم ساعته می‌توان به بالای آن رسید. غاری بالای آن کوه هست که تنها یک نفر در آن‌جا می‌شود. داخل غار، روزنه‌ای از نور وجود دارد و بقیه قسمت‌هایش تاریک است.

● چرا غار حراء را انتخاب کردید؟ ویژگی خاصی داشت؟

آن‌جا خلوت‌ترین و بهترین مکانی بود که می‌توانستم از مردم عقب مانده مکه و زندگی پر از گناه آنها دور بمانم. رفت و آمد با انسان‌هایی که بت می‌پرستیدند و به یک‌دیگر زور می‌گفتند، برایم خیلی تلخ بود. مثلاً یادم هست که یک‌بار مردی به خاطر قمار، شتر خود را باخت؛ بعد هم خانه و زندگی‌اش را از دست داد و آخر سر هم مجبور شد ۱۰ سال از زندگی‌اش را به آن شخص برنده بدهد. وقتی این جریان را دیدم، خیلی ناراحت شدم و نتوانستم در مکه بمانم و به بیابان رفتم. ۳۰.

در ضمن وقتی به غار حراء می‌رفتم، راجع به آفرینش هم بهتر فکر می‌کردم و به اوضاع آسمان و ستارگان و اینکه چرا آفریده شدم و هدفم چیست و... این افکار به تدریج مرا به سوی خدا کشاند. احساس کردم یک نفر هست که مرا می‌بیند و من می‌توانم دردها و مشکلاتم را به او بگویم. البته انسان‌ها می‌دانند که دنیا به دست خالق هستی است، ولی کمتر راجع به او فکر می‌کنند. به همین خاطر خیلی اشتباه می‌کنند.

هر بار که راجع به مخلوقات فکر می‌کردم، به نکته تازه‌ای پی می‌بردم و دریافت جدیدی داشتم.

دغدغه دیگری هم داشتم و آن اینکه چگونه می‌توانم مردم را عوض کنم و از فساد و انحطاط نجاتشان دهم؛ ولی چون در این مورد برنامه‌ای از سوی خداوند ابلاغ نشده بود، اقدام نکردم تا اینکه خداوند، به من فرمان خدا پرستی و اصلاح مردم را داد. ۳۱.

● در واقع قبل از بعثت، اهل عبادت بودید.

البته نه به آن صورت که خداوند بعدها به من فرمود؛ بلکه روح عبادت که

بندگی خدا و پرستش او بود، در من وجود داشت. در نیاکان من هم بود. ما از نسل ابراهیم علیه السلام هستیم و بسیاری از اجداد ما مخالف بت پرستی و کارهای ناپسند بودند. نمونه اش عبدالمطلب بود که روحیاتش را بیان کردم.

● اولین شعار شما «لا اله الا الله» بود و حتی گفته اید «نه من و نه هیچ موحدی پیش از من، کلمه ای به عظمت لا اله الا الله نگفته ایم». ^{۳۲} هدف شما از طرح این شعار چه بوده است؟

البته کلام من، کلام وحی است و از خود، سخنی نمی گویم. ^{۳۳} این شعار هم کلید و مادر همه اعمال و کارهای ماست. به نظر من ریشه همه مشکلات مردم این است که به غیر خدا توجه می کنند. اگر در همه کارهایشان فقط او را بپرستند و به خاطر او کارها را انجام دهند، دیگر مشکلی نخواهند داشت و گناهی مرتکب نخواهند شد. به همین خاطر جبرئیل به من گفت: «خدا می گوید لا اله الا الله قلعه من است و هر که وارد آن شود، از عذاب من در امان است». ^{۳۴}

معتقدم لا اله الا الله ایمان را زیاد می کند، پس «ایمان خود را تازه کنید و لا اله الا الله بسیار بگویید». ^{۳۵}

● هدف دیگری هم از بعثت خود داشتید؟

بله، همان طور که گفتم، هدفم آزادی مردم از اسارت و بندگی غیر خدا بود. خداوند به من فرمود که اهداف را خود چنین بیان کنم: «چیزی را با او شریک قرار ندهید. به پدر و مادر احسان کنید. فرزندان خود را به خاطر تنگدستی نکشید، چون ما، شما و آنها را روزی می دهیم. به کارهای زشت نزدیک نشوید. جان و حیات انسانی را که خدا حرام کرده، جز به حق نکشید. به مال یتیم نزدیک نشوید تا به حد رشد خود برسند. در پیمانمانه کردن و وزن

نمودن، عدالت را رعایت کنید. وقتی سخن می گوید، حق بگویید، هر چند درباره خویشاوند شما باشد و به پیمان خدا وفا کنید. اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است». ^{۳۶}

● با این اوصاف، آیا کسی سخن شما را پذیرفت و باور کرد؟

البته اعلام عمومی نکردم و تنها به نزدیکان، آن هم به طور مخفیانه آیین خود را عرضه کردم. یعنی با هر کسی که مستعد و لایق هدایت بود، آئین الهی را مطرح کردم. این کار سه سال طول کشید. خدیجه علیها السلام و علی علیه السلام از همان روزهای اول به من ایمان آوردند. ^{۳۷} بعد از مدتی، قریب ۴۰ نفر دیگر هم اسلام را پذیرفتند. ^{۳۸}

● دعوت عمومی شما چگونه بود؟

در مدتی که دعوت خصوصی داشتم، حتی به بت ها و خدایان مشرکین هم کار نداشتم. بلکه فقط با افراد روشن دل تماس می گرفتم. اما از روزی که خداوند فرمود: «آنچه را مأمور هستی آشکار کن و از مشرکان کناره گیری نما که ما تو را از شر دشمنان حفظ می کنیم» ^{۳۹}، دعوت خود را علنی کردم و پیام الهی را به دیگر خویشاوندان و عموم مردم ابلاغ کردم.

● از مهمانی معروف و سخنرانی خود در جمع اقوام و آشنایان بگویید؟

در این مورد هم خداوند به من دستور داد: «خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترسان». ^{۴۰} من هم بعد از بررسی، به علی علیه السلام گفتم غذایی آماده کند. خودم هم چهل و پنج نفر از سران بنی هاشم را دعوت کردم و تصمیم گرفتم ضمن پذیرایی، راز خود را آشکار کنم. از همین رو به آنان گفتم: «به راستی هیچ گاه راهنمای یک جمعیت به کسان خود دروغ نمی گوید. به خدایی

که جز او خداوندی نیست، من فرستاده‌ او به سوی شما و عموم جهانیان هستم. ای خویشاوندان من، شما بسان خفتگان می‌میرید و همانند بیداران زنده می‌گردید و طبق کردار خود مجازات می‌شوید و این بهشت دائمی خدا است برای نیکوکاران و دوزخ همیشگی اوست برای بدکاران... هیچ کس از مردم برای کسان خود چیزی بهتر از آن چه من برای شما آورده‌ام، نیاورده است. من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام. خدایم به من فرمان داده که شما را به جانب او بخوانم. کدامیک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟»^{۴۱}

● واکنش مهمان‌ها چه بود؟

بعد از صحبت‌های من، همه ساکت بودند. اما علی رضی الله عنه که آن موقع سیزده ساله بود برخاست و گفت: «من آماده‌ پشتیبانی از شما هستم». به او گفتم بنشین. دوباره سخن خود را تکرار کردم، ولی هیچ‌کس چیزی نگفت. تا سه بار این سخنان را گفتم و هر سه بار علی رضی الله عنه آمادگی خود را اعلام کرد. من هم طبق گفته‌ام اعلام کردم: «این جوان، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست. به سخنان او گوش کنید و از او پیروی نمایید». آنان بعد از گفته‌ من، عمویم را مسخره کردند و گفتند: «محمد دستور می‌دهد که از پسر اطاعت کنی و او را بزرگ‌تر از تو قرار داد.»^{۴۲}

● آیا در دعوت عمومی، مردم هم همین برخورد را داشتند؟

بدتر از این برخورد کردند! روزی که در کنار کوه صفا مردم را صدا زدم و از عذاب الهی ترساندم، یکی از سران کفر بنام ابولهب، مرا مسخره کرد و گفت: «وای بر تو. برای همین کار ما را دعوت کردی؟» بعد هم جمعیت متفرق شدند.^{۴۳} و یا یکبار دیگر مردم را به وحدانیت خدا خواندم و گفتم: «بگوئید

خدا یکی است و جز او خدایی نیست تا رستگار شوید»^{۴۴} اما آنها به من سیلی زدند و فرد دیگری به سر و رویم خاک ریخت و به من دشنام داد.^{۴۵}

● سخن شما دیگر چه بود؟

گفتم: «ای مردم هرگاه من به شما گزارش دهم که پشت این کوه دشمنان شما موضع گرفته‌اند و قصد جان و مال شما را دارند، آیا سخن مرا باور می‌کنید؟» همه گفتند: آری، ما در طول زندگی از تو دروغی نشنیده‌ایم. بعد گفتم: «ای گروه قریش، خود را از آتش نجات دهید. من برای شما در پیشگاه خدا نمی‌توانم کاری انجام دهم. من شما را از عذاب دردناک می‌ترسانم. موقعیت من، همان موقعیت دیده‌بانی است که دشمن را از دور می‌بیند و فوراً برای نجات قوم خود به سوی آنها شتافته و با شعار مخصوص یا صباحاه، آنان را از این پیش آمد باخبر می‌سازد.»^{۴۶}

● مخالفان، در مقابل دعوت‌های شما چه واکنشی داشتند؟ شنیده‌ایم خیلی مورد

اذیت و آزار واقع شدید. درست است؟

کاری نبود که نکرده باشند. «هیچ کس مانند من در راه خدا مورد اذیت و آزار واقع نشد.»^{۴۷} خداوند هم در قرآن از این مسأله یاد فرموده است. از راه‌های تطمیع، تهدید، آزار و قتل وارد شدند. یعنی می‌خواستند با مال و زن و وعده‌های دنیوی مرا بخرند، ولی من خدایم را نفرورختم. بعد از این با فحاشی‌های مشرکان و جاهلان روبه‌رو شدم؛ می‌گفتند من دیوانه شده‌ام یا شعر می‌بافم. بعضی وقت‌ها هم می‌گفتند سحر و جادو می‌کنم. گاهی دیگران را از شنیدن قرآن منع می‌کردند. بعضی از اذیت‌ها هم جسمانی بود. مثلاً یکبار عمامه دور گردنم پیچیدند و مرا از مسجد بیرون بردند. بدتر از همه، کارهای ابولهب و همسرش بود که در همسایگی‌ام زندگی می‌کردند. گاهی

زباله بر سرم می‌ریختند، گاهی هم شکمبه گوسفند؛ اکثر اوقات خارهای بیابان را بر سر راهم می‌ریختند و پاهایم زخمی می‌شد. دوستان و یارانم مانند بلال، ابوذر، عمار یاسر و پدر و مادرش و... را هم خیلی اذیت کردند. مثلاً بلال را در ریگزارِ داغ بیابان می‌خواباندند و سنگ داغی بر سینه‌اش می‌گذاشتند. گاه طنابی به گردنش می‌بستند و به دست بچه‌ها می‌دادند تا او را در کوچه‌ها بگردانند. عبد الله مسعود را به خاطر صوتِ زیبای قرآنش، زیاد می‌زدند. ابوذر را جلوی مسجد چنان زدند که بی‌هوش شد. اما از لطف خدا، یاران باوفایی داشتم. حتی یک‌بار همه ما را از شهر بیرون راندند و در محاصره اقتصادی قرار دادند که سه سال طول کشید. ولی الحمد لله هیچ‌کدام از یاران، از من جدا نشدند و توانستم دین خود را گسترش دهم.^{۴۸}

● بنابراین دعوت عمومی شما خیلی پر مشقت بود و از همان روز اول، مخالفین زیادی داشتید. علت مخالفتشان چه بود؟

بیشترین عامل مخالفت آنان، ترس از معاد و آینده پر عذابشان بود. چون احساس می‌کردند خوشی‌هایشان از بین می‌رود و دیگر نمی‌توانند هر کاری که دلشان می‌خواهد، انجام دهند. بعضی به خاطر محبوبیت و پُست و مقام، حسادت می‌کردند. بعضی هم از مردم و برخوردهای آنها می‌ترسیدند. نگران بودند که جامعه عرب آنها را اذیت کند و یا از شهر بیرون کند.^{۴۹}

● شما چه نظری در مورد آنها دارید؟ آیا آنها را می‌بخشید؟

نسبت به آنچه که مربوط به خدا و آیینش باشد، سخت می‌گیرم و هر حکمی خداوند امر کند، اجرا می‌کنم؛ حتی اگر زندان، تبعید و یا اعدام آنان باشد.^{۵۰} اما نسبت به شخص خودم، همیشه گذشت کرده‌ام و حتی هیچ‌گاه برای کسی عذاب درخواست نکرده‌ام و زبانم به لعن و نفرین باز نشده است.

حتی با اینکه جنگ‌های متعددی داشته‌ام، اما کسی را نکشتم.^{۵۱} بیشتر به حالشان تأسف می‌خورم که چرا از حقیقت آگاه نیستند و راه بدی را در پیش گرفته‌اند.

● شما به عنوان یکی از پیامبران بزرگ الهی، در کارتان با مشکلات متعددی روبه رو بوده‌اید. بسیاری از خوانندگان از این مشکلات آگاهی ندارند. می‌توانیم خواهش کنیم بفرمایید سخت‌ترین مانع و مشکل شما برای دعوت به آیین اسلام چه بود؟ بزرگ‌ترین سدّ در برابر اسلام، خرافات زمانه بود. بنابراین برداشتن غلّ و زنجیرهای فکری و زدودن خرافات و بیان اهمیت و ارزش عقل و تفکر، از هدف‌های مهم من بود.^{۵۲} حتی به آنها هم گفتم: «من آمده‌ام تا قدرت فکری بشر را تقویت کنم و با هر گونه خرافات به هر رنگی که باشد، ولو آن‌که به پیشرفت اهدافم کمک کند، سرسختانه مبارزه کنم». ^{۵۳} از همان کودکی این روحیه در من وجود داشت که سراغ خرافات نروم. وقتی چهار ساله بودم و می‌خواستم به صحرا بروم، حلیمه یک مَهْرَهٗ یمانی به‌گردنم انداخت تا از دیوهای صحرا در امان بمانم، گفتم: «مادر جان، آرام باش؛ خدایی که همیشه با من است، محافظ من خواهد بود». ^{۵۴}

من در دعوت خود گفته بودم: «با آمدن اسلام، تمامی عقاید و رسوم بی‌اساس، محو و نابود شد و زیر پای من قرار گرفت». ^{۵۵} به معاذ بن جبل هم که می‌خواست به یمن برود گفتم: «ای معاذ، آثار جاهلیت و افکار و عقاید خرافی را از ذهن مردم پاک کن و سنت‌های اسلامی را که همان دعوت به تفکر و تعقل است، زنده کن». ^{۵۶}

● مگر عقاید خرافی آنها چه بود که شما اینقدر بر نابودی آنها تأکید داشتید؟ مثلاً برای آمدن باران آتش روشن می‌کردند. یا اگر گاو ماده آب نمی‌خورد،

گاو نر را می زدند. برای مبارزه با وبا و دیو، استخوان روباه به گردن می انداختند و ۱۰ بار صدای الاغ سر می دادند. یا برای نجات از گمراهی، پیراهن خود را پشت و رو می پوشیدند. هم چنین برای دوری از خیانت زنان در مسافرت هاشان، نخ‌به شاخه درخت می بستند. اگر هنگام بازگشت آن نخ باقی بود می گفتند زنانمان خیانت نکرده و اگر نخ باز شده بود، زن را خائن می شمردند. زنی که بچه اش نمی ماند، اگر هفت بار بر کشته مرد بزرگی قدم می گذاشت، بچه اش می ماند و...^{۵۷}

● علت پذیرش و رواج این همه خرافات چه بود؟

علت مهم آن جهل و نادانی مردم بود. در زمان جاهلیت، در تمام قریش فقط هفده نفر سواد خواندن و نوشتن داشتند. قبایل اوس و خزرج در مدینه هم فقط یازده نفر چنین کمالی را داشتند.^{۵۸}

● پس هدف دیگر شما، برپایی نهضت علمی هم بود؟

بله. از نظر من «مردم به فتنه ها گرفتار می شوند ولی دانشمند می تواند با کمک دانش خود از فتنه ها رهایی یابد».^{۵۹} و «نیکی دنیا و آخرت با دانش و بدی اش با نادانی همراه است».^{۶۰}

شاید بتوان گفت هیچ واجبی - حتی عبادات - را به اندازه علم، ارزش گذاری نکرده ام؛ مثلاً در علم محدودیت زمانی و مکانی و نیز شیوه تعلیم و... را قرار نداده ام و آن را برزن و مرد مسلمان واجب کرده ام تا همه به وسیله علم و آگاهی، هم بر ارزش کار خود بیفزایند و هم آنها را بهتر انجام دهند.^{۶۱}

حتی گفته ام: «علم از عبادت بهتر است».^{۶۲} و مقام عالم، از عابد برتر است. یادم می آید یک بار وارد مسجد شدم و دو حلقه جمعیت دیدم؛ یک حلقه

مشغول عبادت و حلقه دیگر مشغول تعلیم و تعلم بودند. من به سراغ گروه علمی رفتم و گفتم: «هر دو گروه، کارشان خوب است، اما من برای تعلیم مبعوث شده ام».^{۶۳}

● با توجه به اینکه امروزه رشته های علمی زیادی پدید آمده و معمولاً جوانان در انتخاب رشته با مشکل روبه رو می شوند، به نظر شما بهترین رشته علمی کدام است که انسان آن را تحصیل کند؟

«علم و دانش بیشتر از آن است که بتوان حساب کرد، پس (با توجه به کمی فرصت) باید از هر چیزی بهترینش را انتخاب کرد».^{۶۴}

به نظر من «بهترین دانش آن است که سودمند باشد».^{۶۵} به همین خاطر، وقتی دیدم عده ای دور فردی را گرفته اند و می گویند او عالم به نسل و نسب و جنگ ها و اشعار عرب است، گفتم: «اینها دانشی است که اگر کسی نداند به او زیانی نمی رسد و اگر کسی بداند نفعی ندارد».^{۶۶}

● می دانیم که برای کسب علم مفید، باید سختی هایی را تحمل کرد. پیشنهاد حضرت عالی برای مقابله با مشکلاتی مانند سرزنش دیگران و شرایط نامناسب محیط و... چیست؟

«کسی که رنج و سختی یک ساعت تحصیل علم را تحمل نکند، به ناچار باید ذلت و رسوایی همیشگی جهل را به دوش بکشد».^{۶۷} کسی که در راه تحصیل علم و دانش بمیرد، شهید از دنیا رفته است.^{۶۸}

● متأسفانه برخی از کسانی که دنبال علم و دانش می روند، بهره ای از اخلاق و ادب انسانی ندارند. نظرتان در مورد آموزش علم به این افراد چیست؟

«علم و حکمت را در اختیار غیر اهلش نگذارید، در این صورت به

حکمت و علم ظلم کرده‌اید.^{۶۹} چون ممکن است نتوانند استفاده درستی از آن بکنند و یا بخواهند سوء استفاده کنند.

● همان‌طور که مطلع هستید، امروزه در برخی مجامع علمی کسانی به نام استاد، اساس اعتقادات جامعه را زیر سؤال می‌برند و با طرح شبهه، سبب انحراف فکری دانش‌جویان می‌شوند. برای دفع خطر فکری چنین افرادی چه توصیه‌ای به دانش‌پژوهان دارید؟

بر حذر باشید از نشستن در محضر دانشمندی که شما را از راه یقین به شک و تردید می‌اندازد و به سوی ضلالت و گمراهی سوق می‌دهد و از رغبت به خدا منحرفتان می‌سازد.^{۷۰} کسی که انسانی را از هدایت به گمراهی کشاند، در واقع او را کشته است.^{۷۱}

● بیشترین خوانندگان این گفت و گو، ایرانی هستند. دوست داریم نظرتان را دربارهٔ استعداد ایرانی‌ها هم بدانیم؟

ایرانیان افراد مستعد و در طلب علوم بااراده هستند. به طوری که «اگر تحصیل علم در گرو رفتن به کرات آسمانی باشد، یقیناً ایرانی‌ها در پی آن خواهند رفت».^{۷۲}

● دربارهٔ علماء دین چه دیدگاهی دارید؟

جانشینان عمومی من هستند. همان کسانی که بعد از من می‌آیند و احادیث و سنت مرا بازگو و ترویج می‌کنند.^{۷۳} آنها مورد دعا و عنایت من هستند.

● پس به همین دلیل است که مخالفین شما تلاش می‌کنند مردم را از چنین عالمانی جدا کنند؟

بله، همین‌طور است. مردم نباید به گفته‌های این افراد توجه کنند. اگر از

عالم دین پیروی نکنند، به فتنه‌ها دچار می‌شوند و مسیر را گم می‌کنند. «مَثَلِ عالمِ دینِ اهل عمل در زمین، مَثَلِ ستارگان است که در آسمان وسیلهٔ راهنمایی مردم‌اند. اگر ستارگان ناپدید شوند، احتمال گمراهی مردم خیلی زیاد است».^{۷۴}

● برخی دانشمندان، عالم بی‌عمل‌اند، آنان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آنان همانند چراغی‌اند که برای مردم می‌سوزند و مردم از نور آنها استفاده می‌کنند، ولی برای خود جز سوختن بهره‌ای ندارند.^{۷۵}

● مهمترین وظیفهٔ شما هدایت‌گری بود. گذشته از اینکه افراد بسیاری با شما مخالفت کردند و از راه‌های مختلف سعی در کارشکنی و شکست برنامه‌های شما داشتند، چه کسانی به شما کمک کردند و یا مشوق شما در رسیدن به اهدافتان بودند؟

در ابتدای کار، همسر من خدیجه علیها السلام و عموهایم حمزه و ابوطالب، بهترین حامی من بودند. به عنوان نمونه آزارهای قریش بعد از وفات ابوطالب شروع شد. «تا او زنده بود، قریش موفق نشد دربارهٔ من اقدامی ناگوار انجام دهد».^{۷۶} علی علیه السلام هم با اینکه نوجوان بود، مرا بسیار پشتیبانی کرد و خطرها را به جان می‌خرید. حتی یک شب که مشرکان می‌خواستند به خانه‌ام حمله کنند و در رخت‌خواب مرا بکشند، او در جای من خوابید تا جان من حفظ شود. آرام آرام پیروانی پیدا کردم که تا سر حدّ جان مقاومت می‌کردند؛ مانند بلال حبشی، عمار یاسر و پدر و مادرش، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و...

● شما قبلاً اشاره کردید که جنگ‌های متعددی با دشمنان خود انجام داده‌اید. می‌توانم سؤال کنم چند جنگ داشتید و با چه کسانی می‌جنگیدید؟

البته من در همه جنگ‌ها شرکت نداشتم. جنگ‌هایی که شخصاً آن را رهبری می‌کردم، یعنی غزوات حداقل بیست و شش مورد است و در جنگ‌هایی که نبودم یعنی سریه‌ها، حداقل سی و پنج مورد است.^{۷۷} اولین جنگ من بدر بود و تعداد یارانم ۳۱۳ نفر بودند که شرافت خاصی بر دیگر شهیدان و یارانم دارند.

در مورد طرف‌های جنگ، باید بگویم که آنها کفار و مشرکین بودند. به صراحت آیین مرا نپذیرفته و در کار تبلیغی من مانع ایجاد کرده بودند و یا مردم را اذیت می‌کردند. اما بعد از من، فتنه‌ها بیشتر شد و جنگ‌ها و درگیری‌ها با منافقین بود. یعنی کسانی که می‌گفتند مسلمانیم، ولی کارهایشان مطابق با آیین من نبود و در راه اسلام کارشکنی می‌کردند. به همین خاطر کار علی‌رضی‌الله‌عنه در این مرحله سخت‌تر از من بود.

□

دیدگاه‌ها و تعالیم دین اسلام

● اگر مانعی نداشته باشد از تعالیم و آموزه‌های دین اسلام سؤال کنیم. از فلسفه آفرینش بگویید. اینکه خداوند در مورد فلسفه خلقت و آفرینش گفته است: «هیچ جن و انسی را خلق نکردم مگر برای عبادت و بندگی»^{۷۸}، یعنی چه؟! آیا خداوند به عبادت ما نیاز داشته که این همه پیامبر فرستاده و فرمان داده تا اطاعتش کنیم؟ البته که نه؛ اگر همه مردم از عبادتش سرباز زنند، آسیبی به او نمی‌رسد و اگر عبادتش کنند، بر عظمت او چیزی افزوده نمی‌شود.

حقیقت این است که «ما از او هستیم و به سوی او هم باز می‌گردیم»^{۷۹}. او ما را آفریده و راه هم نشان داده است. ابزار کمال را که عقل و قلب و چشم و گوش و... باشد هم در اختیار ما قرار داده است. اما از آن استفاده درست نمی‌کنیم و اشتباهات خود را به خدا نسبت می‌دهیم. در حالی که اگر ما خدا را به درستی بشناسیم، اینقدر اشتباه فکر نمی‌کنیم. ما خدا را مانند خود یک موجود نیازمند و محتاج فرض کرده‌ایم، و حالی که او نه به عبادت ما نیاز دارد و نه از کفران و گناهان ما زیان می‌بیند؛ بلکه او ما را آفریده تا به سعادت برسیم. پس ما به عبادت و بندگی او احتیاج داریم تا بتوانیم به تکامل برسیم.

مثل این می ماند که همه ما به نور خورشید، نیاز داریم و اگر ما به خورشید پشت کنیم، خودمان را محروم کرده ایم و ضرری به خورشید نمی رسد. برای همین، خداوند پیامبران را برانگیخت تا راه را به مردم نشان دهند و آنها را هدایت کنند. و همان طور که قبلاً اشاره کردید، اولین برنامه من تحقق عملی «لا اله الا الله» در تمام ابعاد زندگی است.

● اگر درست فهمیده باشیم، همه اهداف شما در بندگی خدا خلاصه می شود؟

بله همین طور است. حتی بندگی مقدمه و پیش شرط کمالی مانند نبوت است. «خداوند پیش از آن که مرا به پیامبری برساند، بنده خویش ساخته است». ^{۸۰}

● برخی از جوانان معتقدند «ما جوانیم و باید جوانی کنیم و خوش باشیم. وقتی پیر شدیم جبران می کنیم». نظر شما چیست؟ آیا اطاعت خدا مخصوص دوران پیری و آخر عمر است؟

این تصور اشتباه است که بگوییم عبادت خدا با نشاط و شادی منافات دارد؛ بلکه یک جوان در اوج هیجان و نشاط و پویایی، می تواند بنده خوب خدا هم باشد. البته بندگی خدا در جوانی، بهتر و ارزشمندتر از بندگی در پیری است. چون «خداوند جوانی را که عمر خود را در عبادت و اطاعت او می گذراند، دوست دارد» ^{۸۱} و «به فرشتگان مباحثات می کند و می فرماید بنده مرا بنگرید که به خاطر من از تمایلات خود چشم پوشیده است». ^{۸۲}

آری، «فضیلت جوان عابد که از آغاز جوانی عبادت کند، بر پیری که وقتی مسن شد عابد می شود، مانند فضیلت پیامبران بر سایر مردم است». ^{۸۳}

● به نظر حضرت عالی، مرز ایمان و کفر کدام است؟

«میان بنده (مؤمن) و کفر، ترک نماز فاصله است». ^{۸۴} چرا که «نماز ستون دین و نور مؤمن است». ^{۸۵} «ارزش و جایگاه نماز نسبت به دین، همانند سر نسبت به بدن است». ^{۸۶} به همین خاطر «اولین چیزی که در قیامت مورد محاسبه و بازخواست قرار می گیرد، نماز است». ^{۸۷} «نماز کلید بهشت است» ^{۸۸} و انسان بی نماز به بهشت راهی ندارد.

● حال که سخن از نماز و اظهار نیاز به خالق هستی به میان آمد، بفرمایید که راه های محبوب شدن نزد خدا چیست؟ چون محبت، بسیاری از واسطه ها را کنار می زند و سختی ها و مشکلات دنیا و... را بر انسان هموار می کند. برای ایجاد عشق و محبت به خدا، چه اموری را توصیه می کنید؟ چه کنیم که خداوند ما را دوست داشته باشد؟

اسباب محبوبیت نزد خدا، کم نیست و در این فرصت، نمی توان همه آنها را بیان کرد. اما به طور کلی: توبه از گناهان، فرمانبرداری از خدا، پیروی از اهل بیطاعت علیهم السلام، اوصاف نیک و خوی های والا (مثل خوش اخلاقی، بی رغبتی به دنیا، فرو بردن خشم، غیرت، فروتنی، دوستی و دشمنی برای خدا و...)، کارهای نیکو (مثل قرآن خواندن، سیراب کردن تشنگان، از خودگذشتگی، آسان گیری، گفتن حق و...) موجب محبوب شدن نزد خدا می شود. ^{۸۹}

از جمله راه های جلب محبت خدا، این است که «خدا را پیش بندگانش محبوب کنید تا خداوند شما را دوست بدارد». ^{۹۰} دیگر آن که «با حیا، بردبار پا کدامن»، ^{۹۱} «به حال بندگان خدا مفید و در ادای حق کوشا» باشید. ^{۹۲} هم چنین خداوند متعال «خستگی ناشی از کسب حلال» ^{۹۳}، «اعتدال در مصرف کردن» ^{۹۴} و «زیبایی» ^{۹۵} را دوست دارد.

البته نکته ای را که خداوند به من فرمود، فراموش نکنید و آن اینکه: هیچ

بنده‌ای نزد خدا محبوب نمی‌شود، مگر اینکه ابتدا واجبات را انجام دهد و بعد از آن به مستحبات بپردازد که در این صورت، محبت خدا را جلب کرده است.^{۹۶}

و اگر می‌خواهید بدانید چقدر محبوب خدا شده‌اید و به چه میزان دوست‌دارش هستید، ببینید چقدر نام و یاد او را دوست دارید.^{۹۷}

● از سخنان شما فهمیدیم که انجام عبادات و کارهای نیک، انسان را به خدا نزدیک و از شیطان دور می‌کند. اما آیا برای دوری از شیطان، راهکار خاصی وجود دارد؟ به عبارت دیگر، چه کاری ما را از او دور و وسوسه‌های او را ناکارآمد می‌کند؟

تا زمانی که نسبت به نمازهای پنجگانه و ادای آن در وقت خود مراقبت دارید، شیطان ترسناک شده و به شما نزدیک نمی‌شود، ولی اگر نماز را ضایع کردید، او جرأت پیدا کرده و شما را در گناهان بزرگ داخل می‌کند.^{۹۸}

● در توصیه‌های شما، به «یاد مرگ» تأکید زیادی شده است. این مسأله، چه اثر تربیتی برای انسان دارد؟

«یاد مرگ گناهان را می‌زداید و حرص دنیا را کم می‌کند. اگر به هنگام توانگری یاد مرگ کنید، آفات را کم می‌کند و اگر به هنگام تنگدستی یاد کنید، شما را از زندگی‌تان خشنود می‌سازد»^{۹۹}. بله، «یاد مرگ بسیار را کم و کم را کافی جلوه می‌دهد»^{۱۰۰} و توصیه می‌کنم «مرگ را زیاد به یاد آور، زیرا سختی‌ها را تسلی می‌دهد»^{۱۰۱}.

● برخی یاد مرگ را با آرزوی مرگ اشتباه می‌گیرند. اگر ممکن است در این مورد بیشتر توضیح بدهید؟

یاد مرگ با آرزو کردن آن فرق می‌کند. «هیچ‌کس نباید آرزوی مرگ کند»، چراکه معتقدم «اگر نیکو کار است شاید بیشتر نیکی کند و اگر بد کار است شاید هدایت شود»^{۱۰۲}. باید امیدوار بود، ولی برای پرهیز از گناه و غفلت زدایی، باید به یاد مرگ بود.

● حال که صحبت از گناهان شد، آیا می‌توانیم خواهش کنیم که بفرمایید گناه اصلی و سرآمد گناهان را چه می‌دانید؟

«دوست داشتن دنیا، ریشه هر معصیت و سرآغاز هر گناهی است»^{۱۰۳}، اگر به خاطر دنیا نبود، مردم مرتکب گناه نمی‌شدند. هر گناهی که می‌خواهید، در نظر بیاورید و ببینید آیا این‌طور نیست؟

● راجع به دنیا، نظرات مختلفی هست. برخی از افراد مستدین، دنیا را مذموم می‌دانند و معتقدند دنیا و متعلقات آن، همه بَدند. آیا واقعاً این‌طور است؟ دیدگاه شما چیست؟

به نظر من باید از افرط و تفریط دوری جست. خدا به من فرمود: «سهم خود را از دنیا فراموش نکن»^{۱۰۴} ما باید در همین دنیا نیکی کنیم و بهشت را به دست آوریم. «دنیا مزرعه آخرت است»^{۱۰۵} و «بهترین شما کسی است که آخرت را به خاطر دنیا و دنیا را به خاطر آخرت از دست ندهد و سربار مردم نباشد»^{۱۰۶}. یعنی «بهره ما از دنیا، به اندازه توشه سفر باشد»^{۱۰۷} نه بیشتر. ما سفری طولانی و سخت در پیش داریم و ارزش و اعتبار دنیا نسبت به آخرت، مانند خیزی سرانگشت شماست که به دریا بزند»^{۱۰۸}. تری دست شما کجا، آب دریا کجا؟!

البته اینکه ما دنیا را به جای گذرگاه، مقَرّ بگیریم و بخواهیم در آن بمانیم، ناپسند می‌دانم. اگر خود دنیا ثواب داشت و دارای ارزش ذاتی بود، جز

دوستان خدا کسی شایسته آن نبود و معتقدم «اگر دنیا نزد خدا به اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش داشت، قطره‌ای از آن را به کافران نمی‌نوشانید». ^{۱۰۹} از همین رو «دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است» ^{۱۱۰} و «ارزش کسی بیشتر است که، دنیا در نظرش بی‌ارزش باشد». ^{۱۱۱}

در واقع باید گفت: دنیا استفاده کردنی است و پرستیدنی نیست.

● از نظر شما چه چیزهایی در دنیا دارای ارزش است که به آنها اهتمام کنیم و انجامشان دهیم؟

«دنیا و آنچه در آن است ملعون است، مگر چیزی که بتوان با آن رضایت خدا را جلب کرد». ^{۱۱۲} زن پارسا، امر به معروف و نهی از منکر، یاد خدا، علم و دانش، دانشمند و دانش‌آموز، ^{۱۱۳} از امور ارزشمند دنیا هستند.

● خودتان چه چیز دنیا را دوست دارید؟

«من از دنیای شما زن، عطر و نماز را دوست دارم». ^{۱۱۴}

● پس باکناره‌گیری و گوشه‌نشینی و عزلت‌گزینی مخالف هستید؟

بله. اینها همه، رُهبانیت است و توصیه می‌کنم «مانند مسیحیان راه رُهبانیت را پیش نگیرید». ^{۱۱۵}

نباید آنچه را خداوند حلال کرده، حرام کرد. همان‌طور که نباید آنچه را حرام کرده، حلال شمرد. این نوعی بدعت و نوآوری حرام است. حُسن معاشرت با مردم، ازدواج کردن و فرزند آوری، مسؤولیت‌پذیری و... همه جزو دستورات اسلام است.

● بسیاری از مردم، دم از خوش‌بختی می‌زنند، اما کمتر کسی معنی آن را می‌داند. اگر کسی بخواهد در دنیا خوش‌بخت باشد، چه باید بکند؟ و اصلاً مفهوم

خوش‌بختی در نظر شما چیست و چه نسخه‌ای برای خوش‌بختی تجویز می‌کنید؟ خوش‌بختی، تنها خوش بودن نیست، بلکه درست زندگی کردن است؛ گرچه در سختی باشی. خوش‌بخت کسی است که در جادهٔ سعادت و بندگی گام بر می‌دارد. یکی از خوش‌بخت‌ترین انسان‌ها کسی است که مردم در امور دنیا و آخرت خود به او اعتماد کنند. ^{۱۱۶} مسلمان خوش‌بخت هم کسی است که فرزندش همانند خودش در انجام دستورات دینی کوشا باشد. خوش‌خلق باشد و همسری دین‌دار و خوب داشته باشد. خانهٔ بزرگ هم نشانه خوش‌بختی مسلمان است. ^{۱۱۷}

البته داشتن فرزندان نیکوکار، همنشینان شایسته، و درآمد حلال هم از عوامل خوش‌بختی است. ^{۱۱۸} تندرستی و امنیت هم از لوازم و پیش شرط‌های خوش‌بختی است. ^{۱۱۹} همه اینها البته برای بندگی خداست.

● در بین جوانانی که این مصاحبه را می‌خوانند، هستند کسانی که اسیر رفاقت با ناهلان بوده یا هستند. معیارهای انتخاب دوست و همنشین هم مختلف است و دانشمندان شرق و غرب کتاب‌های زیادی در این‌باره نوشته‌اند. به نظر شما معیارهای اصلی در دوست‌یابی چیست؟

از انس و الفت، بهترین صمیمیت‌ها و بزرگ‌ترین دشمنی‌ها پدید می‌آید. لذا دوستی را جدی بگیرید و فراموش نکنید که دوستی‌ها هم مثل دیگر کارها، به آخرت هم مربوط می‌شود. لذا باید دوستی انتخاب کنید که در آخرت هم به کار شما بیاید. «هر که گروهی را دوست دارد، خدا او را با آنها محشور می‌کند». ^{۱۲۰} بنابراین «هر کس می‌خواهد لذت ایمان را بچشد، باید دوستی‌اش فقط برای خدا باشد». ^{۱۲۱}

در مورد دوست خوب باید بگویم «بهترین دوستان کسی است که وقتی او

را یاد کردی، تو را یاد کند و وقتی او را از یاد بردی، تو را به یاد آورد.»^{۱۲۲} یعنی اگر دوستی را کمک کردی، تو را کمک کند و اگر فراموشش کردی، تو را فراموش نکند. هم چنین «وقتی خدا را فراموش کردی، یادت آورد.»^{۱۲۳}

● **لطفاً بفرمایید به طور خاص، چه کسانی لیاقت دوستی را ندارند؟**

«از همراهی با دروغ‌گو پرهیز که او مانند سراب است، دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌نماید.»^{۱۲۴} هم چنین «از رفاقت با احمق پرهیز که می‌خواهد به تو نفع برساند، ولی ضرر می‌زند.»^{۱۲۵} هم چنین «در کسی که تو برایش حقی قایلی، ولی او این حق را برای تو قایل نیست، خیری نیست.»^{۱۲۶}

● **شما در جایی گفته‌اید: «من برای کامل کردن خوبی‌ها و زیبایی‌های اخلاق برانگیخته شدم»^{۱۲۷}. یعنی ایجاد خلق نیکو نیز جزو اهدافتان بوده است. لطف کنید در این زمینه بیشتر توضیح بدهید که اخلاق، تا چه اندازه در سعادت و شقاوت انسان نقش دارد؟**

اگر به اهداف بعثتم نگاه کنید، خواهید دید که بیشترین همّت من صرف اصلاح رفتارها و روابط اجتماعی افراد بوده است. به طور جدّی معتقدم «خوش خلقی، نصف دین است»^{۱۲۸} و «کسی ایمانش کامل است، که اخلاقش بهتر باشد و با خویشان خود بهتر رفتار کند.»^{۱۲۹} در حقیقت «خوش اخلاقی، گناهان را محو می‌کند؛ همان‌طور که خورشید، یخ را ذوب می‌کند»^{۱۳۰} و «اخلاق بد، عمل نیک را خراب می‌کند؛ همان‌طور که سرکه، عسل را خراب می‌کند.»^{۱۳۱}

خوش اخلاقی آن قدر مهم است که وقتی سعد بن معاذ از دنیا رفت، جبرئیل و دیگر فرشتگان برای تشییع او حاضر شدند و من خود، بر او نماز خواندم و او را دفن کردم، اما باز هم از فشار قبر مصون نماند؛ چون با خانواده

خود، بد اخلاق بود.^{۱۳۲}

● **یکی از سؤالاتی که ذهن بسیاری از پیروان شما را مشغول کرده و دوست دارند بدانند، این است که از نظر شما بهترین عمل چه می‌تواند باشد؟ لطفاً مهمترین و بهترین نیکی‌ها را برایمان بیان کنید؟**

این سؤال را بسیاری دیگر از من پرسیده‌اند و من هم با توجه به شرایط محیطی و نقاط قوت و ضعف افراد به هر کدام پاسخ خاصی داده‌ام. البته جواب من برای افرادی است که به واجبات خود می‌رسند و آنها را ضایع نمی‌کنند؛ وگرنه، کسی که نماز نمی‌خواند یا مشکلات جدّی اخلاقی دارد و یا خدا را قبول ندارد، دانستن بهترین‌ها و انجام آن، جایگزین واجباتش نمی‌شود.

همین سؤال را، من از عمویم حمزه و برادرم جعفر بن ابی‌طالب که شهید شده بودند و در عالم رؤیا آنها را دیدم، پرسیدم. پرسیدم: آنها گفتند: در عالم آخرت، «صلوات بر شما، آب دادن و محبت و دوستی علی بن ابی‌طالب بهترین عمل است.»^{۱۳۳}

علاوه بر این سه عمل نیک، جوابی که من به دیگران داده‌ام نیز به شما می‌گویم: ایمان واقعی به خدا،^{۱۳۴} نماز اوّل وقت^{۱۳۵}، نماز شب^{۱۳۶}، سیراب کردن تشنگان^{۱۳۷} و سیر کردن گرسنگان^{۱۳۸}، جهاد در راه خدا^{۱۳۹}، حجّ مقبول^{۱۴۰}، صلّه رحم^{۱۴۱}، امر به معروف و نهی از منکر^{۱۴۲}، صدقه مخفیانه^{۱۴۳}، دوست و دشمنی به خاطر خدا^{۱۴۴}، انتخاب سخت‌ترین کارها^{۱۴۵} و بالاخره انتظار فرج^{۱۴۶}.

● **معیار ارزش‌گذاری کارها از نظر شما چیست؟**

پاداش و قیمت هر کاری، به اندازه «نیت» و «اخلاص» آن عمل است.

در مورد نیت باید بگویم: «نیت مؤمن از عمل او بهتر است».^{۱۴۷} به نظر من «ارزش هر کاری به نیت (کننده) آن بستگی دارد».^{۱۴۸} ممکن است کسی کار خوبی انجام دهد، ولی منظور بدی داشته باشد؛ مثل کسی که نماز می خواند، ولی نیتش ریا و خودنمایی است. چنین عملی را خدا نمی پذیرد. یا اینکه نیت انجام کار خوبی دارد، ولی در دنیا به انجام آن موقت نمی شود، اما ثوابش را به او می دهند. پس عمل مؤمن به نیت او بستگی دارد.

اما اخلاص، یعنی اینکه کار را فقط برای خدا انجام دهیم. یعنی «بنده دوست نداشته باشد در برابر کاری که برای خدا می کند، تمجید شود».^{۱۴۹} بهتر است برای بهشت و جهنم کاری انجام ندهیم، بلکه فقط برای رضای خدا و خشنودی او کار کنیم. بنابراین به شما توصیه می کنم «هر کاری را تنها برای خدا انجام بده، زیرا خدا فقط عمل خالص بندگان را می پذیرد».^{۱۵۰}

● اگر بخواهید بهترین اصل اخلاق اجتماعی را در یک جمله بیان کنید، چه می گوید؟ منظورمان این است که: بهترین کاری که باید در روابط اجتماعی مثل روابط بین پدر و مادر و فرزند و همسر یا دوست و معلم و... رعایت شود، چیست؟ به مسأله بسیار مهم و نکته خلی خوبی اشاره کردید. اگر روابط ما با دیگران از یک چارچوب درست پیروی کند، زندگی خیلی بهتری خواهیم داشت. به نظر من «برای دیگران همان چیزی را دوست بدار که خودت دوست می داری و چیزی را ناپسند بدار که برای خود ناپسند می داری».^{۱۵۱} اگر این اصل در همه برخوردها و حتی تصورات ما درباره دیگران رعایت شود، بسیاری از مشکلاتمان حل می گردد. این اصل، کلید طلایی موفقیت در روابط اجتماعی و عامل مهمی در جذب دیگران است.

● از جمله توصیه های شما «امانت داری» است. خودتان هم پیش از آن که به

پیامبری برسید، به امانت داری شهرت داشتید. چرا این مسأله اینقدر مهم است؟ بله، در جوانی، مرا با صفت «امین» می شناختند. امانت داری از لوازم ایمان است و «کسی که امانت ندارد، ایمان ندارد».^{۱۵۲} حتی هشدار داده ام «خیانت در امانت، اولین نشانه بی دینی است».^{۱۵۳}

هیچ کس نباید در امانت، خیانت کند، ولو آن که امانت گذار، کافر باشد.^{۱۵۴}

● از جمله مسائلی که شما بر انجام آن بسیار تأکید دارید و از سنت خود بر شمرده اید، مسأله ازدواج است.

درست است، «هر که ازدواج کند، نصف ایمان خود را کامل کرده و باید درباره نیم دیگر آن از خدا بترسد».^{۱۵۵}

● به نظر شما چه سنی برای ازدواج مناسب است؟

جوانی، موقع ازدواج است. چرا که «هر کس در آغاز جوانی ازدواج کند، شیطان او فریاد می زند: وای که او دین خود را از دستبرد من محفوظ داشت».^{۱۵۶}

در مورد دختران، جبرئیل به من گفت: «پروردگارت سلام رسانده و می فرماید: دوشیزگان همچون میوه روی درخت اند. میوه چون برسد، برای آن چاره ای جز چیدن نیست، وگرنه آفتاب آن را فاسد و باد آن را خراب می کند. دوشیزگان هم هرگاه به مرحله رشد برسند، آنها را چاره ای جز شوهر دادن نیست، وگرنه از گمراهی و فساد در امان نخواهند بود».^{۱۵۷} من هم مردم را جمع کردم و فرمان خداوند را به گوش آنها رساندم.^{۱۵۷}

● یک ازدواج موفق چه ملاک هایی دارد؟ ویژگی یک همسر خوب چیست؟

همشأن بودن زوجین و خانواده های خوب و دین دار، از مهمترین

ملاک‌هاست. به همین خاطر به والدین توصیه می‌کنم «وقتی اشخاص همشأن برای خواستگاری فرزند شما آمدند، دختران خود را شوهر دهید و در کار آنها منتظر حوادث نباشید». ۱۵۸

«با خانواده خوب و شایسته وصلت کنید، چراکه خون (در خلق و خوی زن و کودک) اثر دارد». ۱۵۹

معمولاً «زن را برای چهار چیز می‌گیرند: مال، شرف، زیبایی و دین» و من توصیه می‌کنم «زن دین‌دار بجوید». ۱۶۰ یعنی به اخلاق و تدبیر او بیشتر از موارد دیگر توجه کنید.

نکته بعدی مسأله بچه‌آوری است. چون افزونی امت، باعث افتخار من است. به همین خاطر گفته‌ام «با زن پیر و نازا ازدواج نکنید که از فرونی شما بر امت‌های دیگر تفاخر می‌کنم». ۱۶۱ حتی گفته‌ام: اگر در جایی مجبور شدید با زن زیبای عقیم یا سیاه‌پوست بچه‌آور ازدواج کنید، «(زن) زیبای عقیم را رها کنید و با (زن) سیاه‌بچه‌آور ازدواج کنید». ۱۶۲

خانواده خوب هم ملاک دیگر برای ازدواج با دختر است. ممکن است دختر، فرد خوبی باشد، ولی خانواده خوبی نداشته باشد. توصیه می‌کنم «از گیاه روییده در خرابه پرهیزید؛ یعنی زن زیبارویی که در خانواده‌ای فاسد رشد کرده»، ۱۶۳ را به همسری نگیرید.

● همیشه در مورد مهریه و اندازه آن نظرات مختلفی بیان شده است. اکثراً فکر می‌کنند مهریه، ارزش دختر را بالا می‌برد و یا ازدواج را محکم‌تر می‌کند. نظر شما چیست؟

شخصیت و ارزش افراد به مهر بالا و خرج زیاد نیست؛ آن‌چه مهم است، ارزش‌های انسانی و الهی است. باید ازدواج را آسان گرفت و به جوانان کمک

کرد تا راحت‌تر ازدواج کنند. مخصوصاً در مسأله مهریه. «بهترین زنان آن است که مهرش آسان‌تر باشد» ۱۶۴ و «نشان می‌منت زن این است که خواستگاری (اش) آسان و مهرش سبک باشد». ۱۶۵ البته آسان‌گیری، اثر معنوی هم دارد، نه اینکه ظاهر و باطنش تعداد سکه‌ها باشد!!

● برخی فکر می‌کنند با ازدواج، مشکلاتشان بیشتر می‌شود و آزادی سابق را نخواهند داشت. به همین خاطر ازدواج نمی‌کنند. نظر شما چیست؟

پذیرش مسئولیت، اگرچه ظاهراً آزادی افراد را کم می‌کند، ولی فرصتی برای رشد و نشان دهنده قابلیت‌ها و استعدادهاست. ازدواج تنها به خاطر مسأله دنیوی و مادی نیست. انسان اگر آزادی می‌خواهد، باید برای آخرتش مفید باشد.

به یاد داشته باشیم «در اسلام هیچ بنایی ساخته نشده که نزد خدا، محبوب‌تر از ازدواج باشد» ۱۶۶ و «خواب کسی که همسر دارد، نزد خدا از فرد مجرد روزها در شب زنده‌دار بهتر است». ۱۶۷ و معتقدم ازدواج «روزی انسان را بیشتر می‌کند». ۱۶۸

بنابراین به بزرگ‌ترها توصیه می‌کنم: «بی‌همسران را همسر بدهید، زیرا با این کار، خداوند اخلاق آنها را نیکو و روزی‌هایشان را زیاد و بر جوانمردی‌هایشان می‌افزاید». ۱۶۹

ازدواج نوعی کمال است که کارهای دیگر جای‌گزین آن نمی‌شود.

● حال اگر کسی قصد ازدواج داشت، خصوصاً آقایان، آیا می‌توانند برای پیدا کردن همسر مناسب به چهره آنها نگاه کنند؟

بله، «اگر خداوند مهر دختری را به دل شما انداخته است، می‌توانید به صورت او نگاه کنید». ۱۷۰

● برای کسانی که ازدواج کرده‌اند و موفق به انجام این امر بزرگ شده‌اند، چه توصیه‌ای دارید؟

به خانم‌ها می‌گوییم: «شوهر، بزرگ‌ترین حق را بر زن دارد»^{۱۷۱} و «اگر قرار بود دستور دهم کسی در برابر کسی سجده کند، حتماً به زن دستور می‌دادم که شوهرش را سجده کند».^{۱۷۲}

به مردان هم باید بگوییم: «جبرئیل پیوسته مرا درباره‌ی زن سفارش می‌کرد تا جایی که گمان بردم طلاق او جایز نیست، مگر در صورت ثابت شدن فحشاء».^{۱۷۳}

● به کسانی که همسران خود را آزار می‌دهند، چه توصیه‌ای دارید؟

«هر زنی که شوهرش را بیازارد، خداوند نماز آن زن را قبول نخواهد کرد و کار نیکش را نمی‌پذیرد؛ هر چند آن زن همه‌ی عمرش را روزه بگیرد؛ البته تا زمانی که به شوهرش کمک و او را خشنود کند. مرد نیز اگر زن خود را آزار دهد و به او ستم کند، همین گناه و عذاب را دارد».^{۱۷۴}

● در مورد زینت و آرایش بانوان چه نظری دارید؟ حدّ و اندازه‌ای آن را بفرمایید؟
به بانوان اجازه داده‌ام که موی سرشان را رنگ کنند^{۱۷۵} و ناخن هایشان را برای زینت بلند بگذارند، و از رنگ‌ها برای چهره‌آرایی استفاده کنند.^{۱۷۶} البته به شرطی که نامحرم نبیند و ضرری نداشته باشد.

● بعضی از آقایان می‌گویند «به دلیل برآوردن نیازهای سنگین اقتصادی خانواده و افزایش ساعات کاری، به نماز و سایر عبادات و کارهای عام المنفعة نمی‌رسیم». به زن و فرزندشان برسند یا عبادتشان؟ شما چه توصیه‌ای دارید؟

هیچ کس نباید به خاطر دنیای دیگران، آخرت خود را تباه کند. در این موارد در واقع خانواده‌ها به هلاکت مرد اقدام کرده‌اند، چراکه او را به کارهای فوق طاقتش سرزنش و وادار می‌کنند، و به راههایی می‌کشاند که دینش از دست می‌رود.^{۱۷۷} هستند کسانی که به خاطر کارهای خانواده‌هایشان به جهنم می‌روند. باید مراقب بود تا باعث انحراف دیگران نشویم.

● در مورد مخارج منزل و نحوه‌ی هزینه‌ها در خانواده چه نظری دارید؟ برخی در این مورد خیلی سخت‌گیر یا بهتر بگوییم، بخیل هستند.

درآمدها باید با توجه به نیازها و اولویت‌های خانواده و با تدبیر و آینده‌نگری و البته به دور از تنگ نظری هزینه شود. در این صورت «مالی که برای خانواده خرج می‌کنید، نزد من محبوب‌تر از مالی است که در راه خدا خرج می‌کنید».^{۱۷۸}

● برخی از آقایان کار منزل را مخصوص خانم‌ها می‌دانند و به آنها امر و نهی هم می‌کنند؛ در صورتی که کار منزل، بر زن واجب نیست. نظر شما چیست؟

بله، باید ملاحظه داشت و نباید زن را در کار خانه به زحمت انداخت. بلکه باید او را در انجام کارها کمک هم کرد. چون «خدمت مرد به همسرش صدقه به شمار می‌آید و پاداش دارد».^{۱۷۹} «کفاره‌ی گناهان کبیره نیز هست و خشم پروردگار را فرو می‌نشانند».^{۱۸۰} حتی گفته‌ام «خداوند نام چنین مردی را در دیوان شهدا می‌نگارد و برای هر قدمش یک حجّ و یک عمره پاداش می‌دهد؛ به شرطی که خودخواهی نکند».^{۱۸۱}

● برای مردان امکان جهاد نظامی وجود دارد، اما زنان از شرکت در جنگ معاف شده‌اند. آیا برای آنان کاری هست که ثوابش معادل جهاد در راه خدا باشد؟

بله، «جهاد زن، خوب شوهرداری است». ۱۸۲ و «هر زنی که برای انجام کارهای خانه برخیزد، خداوند آتش را بر او حرام می‌کند. زنان خوب، از جمله کارگزاران خداوند در زمین هستند». ۱۸۳

● در مورد مسأله ازدواج، با توجه به اینکه پاداش و ارزش بسیاری دارد، ما چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟

افراد عادی و یا مسئول، هر اندازه که به ازدواج دختر و پسری کمک کنند، نزد خدا پاداش شهید دارند؛ ولو یک قدم بردارند. به چنین افرادی «خداوند پاداش هزار شهید در راه خودش را می‌دهد و برای هر گام او در این هدف، یک سال عبادت محسوب می‌کند. سالی که روزهایش را روزه بوده و شبهایش را شب زنده داری کرده است». ۱۸۴ این ثواب‌ها به خاطر اهمیت ازدواج است.

● و اگر خدایی ناکرده کانون خانواده توسط افرادی از هم پاشیده شود، چه طور؟ آنها چه عقوبتی دارند؟

خشم و نفرین پروردگار در این جهان و آن جهان برای کسی است که میان مرد و زنی جدایی افکند و خداوند او را با هزار سنگ دوزخی می‌کوبد. ۱۸۵

● حال که سخن ازدواج و همسر داری شد، درباره بعد از آن هم راهنمایی کنید. مثلاً راجع به تربیت و وظیفه والدین هم بفرمایید. چه راهکارهایی را برای تربیت دینی توصیه می‌کنید؟

از جمله حقوق فرزندان این است که والدینشان نام خوب برای آنها انتخاب کنند، غذای حلال به آنها بدهند، نوشتن بیاموزند، خوب تربیت کنند و این سه خصلت را در آنها به وجود آورند که مرا دوست بدارند، به اهل بیت عشق بورزند و قرآن یاد بگیرند. ۱۸۶ هم چنین هنگام بلوغ همسرشان دهند و

ورزش بیاموزند و بین آنها به عدالت رفتار کنند. ۱۸۷ توصیه جدی من به پدران و مادران این است که «فرزندان خود را گرامی بدارید و نیکو تربیتشان کنید». ۱۸۸

«فرزند خود را در نیکو شدن کمک کنید، زیرا هر که بخواهد، می‌تواند نافرمانی را از فرزند خود بیرون آورد» ۱۸۹ و او را صالح پرورش دهد. من هشدار داده‌ام: «خداوند لعنت کند پدر و مادری که کاری کنند تا فرزندشان مجبور شود از آنها نافرمانی کند». ۱۹۰

● آیا محبت کردن به فرزندان و دوست داشتن آنها، مانع از دوستی خدا نمی‌شود؟ اگر این محبت، بیشتر از محبت خدا و مانع انجام دستورات او نباشد، ایرادی ندارد و بلکه بسیار خوب است. معتقدم «فرزند میوه دل است». ۱۹۱ و اگر صالح باشد، «گلی از گل‌های بهشت است» ۱۹۲. خودم با کودکان بازی و آنها را شاد می‌کنم. ۱۹۳ حتی توصیه می‌کنم «فرزندان خود را ببوسید، زیرا برای هر بوسه، یک درجه از بهشت بهره خواهید داشت». ۱۹۴

● کسانی که پدر و مادر ندارند، چطور؟ چه سفارشی در مورد یتیمان دارید؟

یتیمان را دریابید. «محبوبترین خانه در نزد خداوند، خانه‌ای است که در آن یتیمی احترام شود». ۱۹۵ «در نزد من برآوردن نیاز یک یتیم، از سی هزار رکعت نماز مستحبی محبوب‌تر است». ۱۹۶ معتقدم «گاهی اجابت دعای شما، در گرو محبت به ایتام است». ۱۹۷ اجر یتیم نوازی همین بس که «در بهشت، خانه‌ای است بنام خانه شادمانی که فقط یتیم نوازان به آن وارد می‌شوند». ۱۹۸

● از حقوق پدر و مادر بفرمایید. فرزندان، در برابر والدین چه وظیفه‌ای دارند؟ پدر و مادر حق بزرگی بر فرزندان خود دارند. «خشنودی خدا در گرو

خشنودی پدر و مادر و خشم او در گرو خشم آنان است»^{۱۹۹} و معتقدم «خداوند کسی را که پدر و مادرش از او ناخشنود باشند، به بهشت نمی‌برد».^{۲۰۰}

«نیکی به پدر و مادر، عمر را زیاد می‌کند»^{۲۰۱} و «هیچ‌کس به ترک آن مجاز نیست؛ خواه (پدر و مادر) مسلمان باشند یا کافر».^{۲۰۲} مردی پیش من آمد و گفت: پدرم می‌خواهد مال مرا از آن خود کند. به او گفتم: «تو و اموات متعلق به پدرت هستی».^{۲۰۳}

«هر کس از روی مهربانی به صورت پدر و مادر خود نگاه کند، خدا یک حج مقبول به عنوان پاداش برایش در نظر می‌گیرد».^{۲۰۴} اطاعت آنان واجب است، اما نه در مواردی که معصیت خدا بشود.^{۲۰۵}

● پس ادای حق آنها بسیار دشوار است؟

بله، حتی جبران زحماتشان هم ناممکن است. خصوصاً مادر که «اگر کسی به عدد قطره‌های باران‌های دنیا در برابر او به احترام تمام قامت بایستد، با یک روز از دوره بارداری‌اش برابری نمی‌کند».^{۲۰۶}

● امروزه بحث حقوق زن بسیار مطرح است و برخی می‌پندارند اسلام در این زمینه کوتاهی کرده است. نظر شما چیست؟ خود شما با آنها چگونه برخورد می‌کنید؟

خداوند در قرآن میان زن و مرد فرقی نگذاشته و هر دو را انسان نامیده و از خود در آن دمیده است. وجود هر دوی آنها با همه تفاوت‌هایشان، برای زندگی لازم و ضروری است و تنها امتیاز و برتری افراد بر یک‌دیگر، تقوای آنهاست. «نزد خدا آن کس گرامی‌تر است که با تقواتر است».^{۲۰۷}

من در همان روزهای آغاز پیامبری، با دخترکشی و پست دانستن

دختران، مخالفت کردم. در برخوردهایی هم که با بانوان دارم، احترامشان می‌کنم و «به آنها سلام می‌کنم و با کنیه صدایشان می‌زنم تا احترامشان حفظ شود».^{۲۰۸} حتی معتقدم «کسی جز انسان بزرگوار، زنان را گرامی نمی‌دارد و کسی جز شخص فرومایه، به آنان توهین نمی‌کند».^{۲۰۹}

● متأسفانه امروز هم با گذشت قرن‌ها از آن نگاه غیرانسانی و کج‌اندیشی‌ها نسبت به زن، هستند کسانی که به جنس زن و دختر، کم‌لطفی و ستم می‌کنند. یعنی همان مشکلی که شما در جاهلیت با آن روبه‌رو بودید، البته با شکل و شمایل دیگر. برای حفظ موقعیت و شأن دختران و بانوان، چه توصیه‌ای دارید؟

نادیده گرفتن جایگاه و نقش کلیدی زن در سلامت جوامع، نشان از کوتاه‌فکری و جهالت مدرن انسان‌های امروزی است. زن در واقع، مربی جامعه است.

باید بگویم «خداوند به زنان مهربان‌تر از مردان است».^{۲۱۰} هر کس به دخترش نیکویی کند، از آتش در امان است.^{۲۱۱} و از نظر من «دختران، دل‌سوز، مددکار و بابرکت‌اند».^{۲۱۲}

● متأسفانه امروزه بعضی از دختران، با اینکه خود را مسلمان و پیرو دین شما می‌دانند، اما کمتر به حیا، عفت و حجاب بها می‌دهند و آن را نوعی عقب‌ماندگی و مانع فعالیت و خلاقیت خود می‌دانند. نظر شما چیست؟

نه من، بلکه خداوند فرمود: «به زنان و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند».^{۲۱۳} بنابراین کسی که می‌خواهد بنده خدا باشد و اطاعت او کند، باید دارای پوشش و حجاب اسلامی باشد. معتقدم پاکدامنی و «عفت، زینت زنان است».^{۲۱۴}

در مورد حیا هم باید بگویم: «حیا و ایمان با هم هستند و اگر یکی از میان

آنان را دوست ندارد».^{۲۲۶} در واقع این افراد، به تنوع طلبی جنسی مبتلا هستند.

● **شنیده‌ایم که زنا، تنها مربوط به اندام جنسی نیست. درست است؟**

بله، زنا فقط شهوت رانی عورت و خلوت کردن با نامحرم نیست؛ بلکه اعضای آدمی، هر کدام زنای خاصی دارند: «زنای چشم‌ها نگاه ناروا، زنای گوش‌ها شنیدن ناروا، زنای زبان سخن بی‌جا، زنای دست‌ها تعدی و تجاوز، زنای پاها رفتن (به مکان‌های معصیت) و زنای قلب، هوس و تمنای گناه است، خواه عورت عمل کند یا نکند»،^{۲۲۷} چنین افرادی، مرتکب زنا شده‌اند.

● **با توجه به اینکه بسیاری از ما در معرض این گناه هستیم، برای دوری و پیشگیری از این اعمال چه راهکاری ارائه می‌دهید؟**

مراقبت کنید. چیزهای تحریک‌آمیز را نبینید، نشنوید و نگویید. برای دوری از زنا به خصوص نگاه به نامحرم، باید «چشمان خود را از حرام فرو بندید تا شگفتی‌ها ببینید»^{۲۲۸}. چون دل، کتاب دیده‌هاست.^{۲۲۹} همین‌طور در مورد دیگر اعضای بدن.

● **آیا می‌توانم خواهش کنم برخی از عوارض و پیامدهای سوء روابط نامشروع را بیان فرمایید؟**

البته؛ باید بگویم این نوع روابط، شش اثر بد دارد؛ سه تای آنها در همین دنیا واقع می‌شود و سه مورد دیگر در آخرت متوجه این عده می‌شود. آثار دنیوی عبارتند از رسوایی، کوتاهی عمر و قطع روزی. عقوبت اخروی نیز سختی حساب و کتاب، خشم و غضب پروردگار و جاودانگی در آتش دوزخ است.

علاوه بر اینها اعمال نیک ایشان، بی‌پاداش و دعایشان بدون اجابت

برود، دیگری هم می‌رود».^{۲۱۵} البته حیاء مربوط به خدا نمی‌شود، بلکه «هر که از مردم شرم نداشته باشد، از خدا هم شرم نخواهد داشت».^{۲۱۶} و معتقدم انسان با حیاء، جز نیکی، کاری نمی‌کند^{۲۱۷} و سراغ کارهای پست نمی‌رود. بنابراین باید دید چه خلاقیت و فعالیت، حیاء را از انسان می‌گیرد، تا از آنها پرهیز کرد. معیار باید رضای خدا باشد، نه سلیقه‌ها.

● **در مورد حدّ و نوع روابط با نامحرمان چه توصیه‌ای دارید؟**

باید حریم قایل شوید؛ مثلاً اگر زن و مرد نامحرم، بی‌جهت با هم شوخی کنند و یا قصد بدی داشته باشند، خداوند به خاطر هر واژه شوخی، هزار سال زندانی برایشان در نظر گرفته است.^{۲۱۸}

در مورد خلوت کردن معتقدم؛ بدانید که هیچ مردی با زن نامحرمی خلوت نمی‌کند، جز آن‌که سومین آنها شیطان است.^{۲۱۹}

● **شاید ذکر این نکته شما را ناراحت کند، اما واقعیت این است که برخی از زنان و دختران به خاطر پول، خود فروشی می‌کنند یا به طور مکرر با افراد متعدد ازدواج می‌کنند. نظر شما چیست؟**

«خشم خدا در مورد زناکاران بسیار شدید و سخت است».^{۲۲۰} و «هر که بر زنا اصرار کند، مانند بت پرست است».^{۲۲۱}

به راستی «وقتی زنا و ربا (در سرزمینی) آشکار شود، مردم آن‌جا عذاب خدا را به خود خریده‌اند».^{۲۲۲} یکی از آن عذاب‌ها، زلزله است^{۲۲۳} هم‌چنین این گناه، «رونق چهره و روزی را می‌برد، خدا را خشمگین و مایه عذاب جاودان می‌شود».^{۲۲۴} این دسته افراد بر خلاف تصوّراتشان باید بدانند که «زنا مایه فقر است».^{۲۲۵}

در مورد کسانی که ازدواج‌های مکرر می‌کنند نیز باید بگویم که «خداوند

خواهد بود و از دعای صالحان بی بهره می‌مانند.^{۲۳۰}

● گاه گفته شده که علت بی‌عفتی زنان را باید در رفتار همسرانشان جست و جو کرد. چطور، مردی در بی‌عفتی همسرش نقش دارد؟

نباید از مسائل عاطفی و روانی همسر غافل ماند. توصیه من بر پاکیزگی و آراستگی است. اتفاقاً یکی از دلایل فساد زنان را کوتاهی و سهل‌انگاری مردان در آراستگی خودشان می‌دانم. به همین دلیل به آقایان توصیه می‌کنم «لباس‌های خود را تمیز کنید و موهای خود را اصلاح نمایید، مسواک بزنید و آراسته و پاکیزه باشید؛ زیرا بنی‌اسرائیل چنین نکردند و زنانشان زناکار شدند».^{۲۳۱}

البته اینها از لحاظ ظاهری است. نقش روانی، اثرش بیشتر است؛ مثل ارتباط کلامی خوب. «این گفتار مرد به همسرش که، من تو را دوست دارم، هرگز از قلب او خارج نمی‌شود».^{۲۳۲}

● متأسفانه برخی از افرادی که ازدواج نکرده‌اند و یا امکان ازدواج برایشان فراهم نشده و از سوی دیگر، مواجه با تحریکات اجتماع هستند، به خود ارضایی و استمناء رو می‌آورند. چه توصیه‌ای به این افراد دارید؟

این عمل ضررهای فراوان روحی و جسمی دارد و آینده دنیوی و اخروی آنان را تهدید می‌کند. این عمل گناه است و همین اندازه بگویم که «کسی که با دستش نیاز جنسی خود را برطرف کند، شایسته لعن خدا و فرشتگان و همه مردم است».^{۲۳۳} باید هر چه زودتر از این کار توبه کرد.

● عده‌ای در جامعه گستاخانه گناه می‌کنند و باکی هم ندارند، حتی دیده شده که از کارشان خشنودند. درباره‌ی این افراد چه نظری دارید؟ ما چه می‌توانیم بکنیم؟

«کسی که گناه کند و در آن حال خندان هم باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود در حالی که گریان است».^{۲۳۴} البته مؤمنین هم باید یک‌دیگر را از بدی باز دارند و نهی از منکر کنند. این کار از لوازم ایمان است، پس «هرکس از شما، کار ناشایستی را ببیند، باید به دست خود مانع شود و اگر نتواند به زبان مانع شود و اگر نتوانست در قلبش منکر شود که حداقل ایمان همین است».^{۲۳۵}

● اگر درست فهمیده باشیم، کسانی که گناهکاران را تشویق می‌کنند، در معرض بی‌ایمانی و درگناه شریک هستند. درست است؟
همین طور است. «وقتی که آدم گناه کار مدح و تمجید شود، عرش خدا به لرزه در می‌آید و پروردگار خشم می‌کند».^{۲۳۶}

● برای کسانی که در محیط‌های آلوده زندگی می‌کنند چه توصیه‌ای دارید؟ زندگی در برخی محیط‌ها و محله‌های جرم‌خیز، موجبات ناراحتی و نگرانی متدینین را فراهم آورده است؛ چون به نوعی، خطری برای دین‌داری محسوب می‌شود. آیا چاره‌ای هست؟

بله، یکی از راه حل‌ها، مهاجرت از آن محیط است. «کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر، اگر چه به اندازه‌ی یک و جب فاصله باشد، مهاجرت کند، مستحق بهشت می‌گردد و هم‌نشین محراب است» و ابراهیم علیه السلام - دو پیامبر بزرگ مهاجر - خواهد بود».^{۲۳۷} به همین دلیل در روز قیامت اگر این افراد، محیط آلوده را بهانه‌گناهان خود قرار دهند، عذرشان پذیرفته نیست و به آنها گفته می‌شود: «مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟»^{۲۳۸}

● آیا خود شما تا به حال با مروجان فساد و عاملان گمراهی نسل جوان در جامعه

بله، روزی در مدینه به من اطلاع دادند دو زن به نام‌های «هبت» و «ماتع» مفسد را رواج می‌دهند. ابتدا تذکر دادم، اما وقتی رفتار خود را اصلاح نکردند، آنها را به منطقه‌ای بد آب و هوا بنام «العوایا» که در بیرون مدینه بود تبعید کردم و فقط اجازه داشتند هفته‌ای یک بار برای خرید به مدینه بیایند و برگردند.^{۲۳۹} چنین افرادی گناه را مانند بیماری به دیگران سرایت می‌دهند. البته باید به موارد و اثر آن نگاه کرد. سابقه و نوع کارشان هم در نوع مجازات اثر دارد.

● اگر از نظر شما اشکالی نداشته باشد، می‌خواهیم قدری جزئی‌تر وارد بحث گناهان شویم. خداوند گناهان زیادی را معرفی می‌کند. برخی کبیره‌اند و برخی صغیره. لطفاً در این مقوله هم قدری برای خوانندگان توضیح بیشتری دهید تا آنها را بهتر بشناسیم و از آنها پرهیز کنیم.

بله، حتماً؛ همان‌طور که اشاره کردید، گناهان کبیره را خداوند نمی‌بخشد و گناهان صغیره را در صورتی که کوچک و سبک نشماریم و تکرار نکنیم، می‌بخشد.^{۲۴۰} البته باید توجه داشت که خداوند فرموده است: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید، از دیگر بدی‌هایتان می‌گذریم».^{۲۴۱} در واقع گناه، ایستادن در مقابل خداست و این کار، کوچک و بزرگ ندارد. پس «کوچکی گناه را نبینید، بلکه ببینید به چه کسی گستاخی کرده‌اید».^{۲۴۲} گناهان کوچک، راهی به سوی گناهان بزرگ‌تر هستند^{۲۴۳} و «شیطان از گناهان کوچک (هم) خوش حال می‌شود».^{۲۴۴}

● مصادیق بدترین گناهان در نظر شما چیست؟ به عبارت دیگر، شما وعده داده‌اید که با توبه کردن، گناهان انسان بخشیده می‌شود. اما آیا گناهی وجود دارد که

گناهان کبیره، از همه بدترند؛ گناهی مثل: شرک به خداوند، عاق والدین، آدم‌کشی، غفلت از عذاب الهی، ناامیدی از رحمت خدا، قطع صلۀ رحم، زنا، لواط، تهمت زنا و لواط، شراب‌خواری، قمار، نواختن و گوش دادن به موسیقی حرام و غنا، دروغ، (سوگند و گواهی دروغ)، پیمان شکنی، خیانت به امانت، دزدی، کم فروشی، کمک به ستمگر، سحر، اسراف، غرور، جنگ با مسلمان، ترک نماز، سخن چینی، مردم آزاری، حسد، هتک قرآن و کعبه و مساجد، تهمت، غیبت، فرار از جهاد، ربا خواری، خوردن مال یتیم و...^{۲۴۵}

اما در پاسخ به قسمت دوم سؤالتان باید بگویم «هر گناهی توبه دارد مگر بد اخلاقی؛ چون آدم بد اخلاق، از هر گناهی که توبه کند - به خاطر اخلاقش - به گناه دیگری مبتلا می‌شود».^{۲۴۶} با اینکه بد اخلاقی، به تنهایی گناه محسوب نمی‌شود، ولی چون باعث تضییع حق مردم و بی‌احترامی به بندگان و عصبانیت و زمینه ساز گناهان دیگر می‌شود، از نظر من گناه و حرام است.

● چه کارهایی اعمال نیک ما را محو و نابود می‌کند؟ آیا ممکن است یک گناه سرنوشت کسی را تغییر دهد؟

در این فرصت کوتاه، نمی‌شود آثار گناهان را بیان کرد. به همین دلیل توصیه جدی بر تحصیل علم و آگاهی دارم تا خدای ناکرده با دست خودمان، به عذاب الهی دچار نشویم.

اما به طور کلی، برخی از گناهان، سرنوشت بدی را به همراه دارند و انسان را بد عاقبت می‌کنند. مثل فردی که عاق والدین شود که دیگر «هر عملی انجام دهد، وارد بهشت نخواهد شد».^{۲۴۷} حتی نمازش که بهترین عمل اوست، پذیرفته نمی‌شود؛^{۲۴۸} پس چگونه امید دارد اعمال دیگرش پذیرفته شود؟

قوانین من فقط برای هزار و چهارصد سال پیش باشد که برای انسان‌ها سعادت آور نخواهد بود. گناه نکنید تا سعادت مند شوید. ریشه بیماری‌ها و گرفتاری‌ها، گناه است. اگر انسان در تربیت خود و فرزندانش دقت کند، نفس او در مقابل گناهان مقاوم خواهد شد.

خداوند هم به احوال ما آگاه است. او می‌داند شما در چه شرایطی هستید و اگر شیطانی قرار داده، راه نجاتی هم قرار داده است.

خواستن توانستن است؛ مثلاً خوش اخلاقی که ویژگی برتر یک انسان است، ربطی به عصمت ندارد. اگر «بنده‌ای در عبادت ضعیف باشد، با اخلاقی نیکش، در آخرت به درجات بزرگ و منزلت‌های والا دست خواهد یافت».^{۲۵۲}

● یک سؤال دیگر راجع به گناهان؛ فرمودید که برخی از گناهان در این دنیا کایفر دارد. اگر ایرادی ندارد، نمونه‌هایی را بیان فرمایید؟

بله، حتماً؛ به عنوان مثال: «اگر زنا زیاد و آشکار شود، مرگ ناگهانی هم زیاد می‌شود. اگر کم فروشی افزون شود، قحطی و کمبود پدید می‌آید. اگر زکات اموال پرداخت نگردد، زمین، دیگر برکتی برای زراعت و میوه و معادن نخواهد داشت. اگر صلۀ رحم قطع شود، ثروت‌ها در دست اشرار قرار می‌گیرد. اگر امر به معروف و نهی از منکر ترک شود، اشرار بر مردم مسلط می‌شوند و هر چه خوبان دعا کنند مستجاب نمی‌شود».^{۲۵۳}

● با توجه به آنچه فرمودید، ممکن است بسیاری از خوانندگان، به خاطر گناهان خود، از سعادت و عاقبت به خیری خود مأیوس شده باشند. به نظر شما راه جبران و نجات برای کسانی که در گذشته اشتباهات، خطاها و گناهان زیادی را انجام داده‌اند، چیست؟

این سؤال هم از جمله سؤالات فراوانی است که از من می‌پرسند. به آنان

همین‌طور لقمه‌ها و درآمدهای حرام مانند ربا، مال یتیم، حق الناس و... که «خورنده لقمه حرام، تا ۴۰ شبانه روز، نمازش قبول نمی‌شود و در این مدت دعایش مستجاب نمی‌شود، و هر گوستی که از حرام بروید، آتش دوزخ بر آن سزاوارتر است و حتی یک لقمه هم باعث رشد و نمو گوشت بدن می‌شود».^{۲۴۹}

باز در جایی گفته‌ام: «شش چیز است که اعمال نیک را نابود می‌کند: مشغول شدن به عیب دیگران، سنگ‌دلی، دنیا پرستی، بی‌شرمی، آرزوی بلند و ستم‌گری که تمامی نداشته باشد».^{۲۵۰} بنابراین باید خیلی مواظب بود. «انجام گناه، (ممکن است) فرد گمراهی را بر انسان مسلط کند، تا آن‌جا که او ولایت و امامت و نبوت را انکار کند و به انکار خداوند و کفر و الحاد بیانجامد».^{۲۵۱}

● پس لازمه گناه نکردن، داشتن مقام عصمت است. باید معصوم بود تا مرتکب گناه نشد. درست است؟!

این‌طور نیست. فقط باید اندکی مراقب چشم، گوش، زبان و دیگر اعضا و جوارح خود باشید تا به مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و... برسید. برای ما معصومین هم زمینه و ابزار گناه وجود دارد، ولی معصیتی انجام نمی‌دهیم، چون ما به خواسته و رضای خدا می‌اندیشیم و حتی تصور نمی‌کنیم که بخواهیم در مقابل او بایستیم. ما رضای خدا را بیشتر از خواسته خودمان (حتی در کارهای خوب) دوست داریم و آن را مقدم می‌داریم.

● شاید آن زمان گناهان کمتری بوده و زمینه انجامش برای همه فراهم نبوده است. فراموش نکنید که در هر زمانی، زمینه‌های گناه به تناسب امکانات و افراد و استعداد هایشان، مهیا و فراهم است. دین من، جاویدان است. اگر قرار باشد